



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

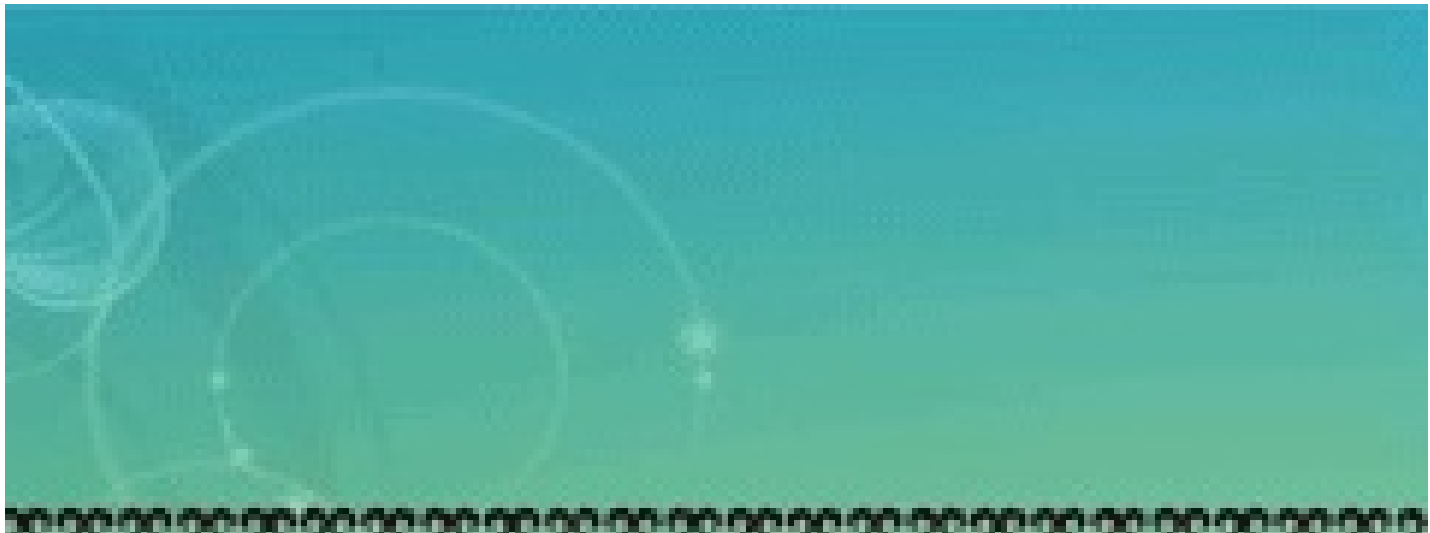
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان

سیدعجبتی حسینی فرّاد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان

نویسنده:

سید مجتبی حسینی نژاد

ناشر چاپی:

اثر قلم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان
۹	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۰	مقدمه
۲۲	داستان اویس قرنی
۲۴	داستان حلیمه سعدیه
۲۵	اثر دعای مادر
۲۹	ترک اولی یوسف (علیه السلام)
۳۰	سنگ ریزه
۳۲	جبهه اول
۳۳	جبهه دوم
۳۵	اتفاقی دردناک
۳۶	اثر تشویق
۴۰	عفت حضرت یوسف (علیه السلام)
۴۲	عفت حضرت مریم (علیها السلام)
۴۳	عفت حضرت فاطمه (علیها السلام)
۴۴	امام زمان (علیه السلام) در کنار جنازه بانوی با عفت
۴۶	فریاد دختر با حجاب در کشور ضد دین
۴۸	داستان بی احترامی به مادر
۵۱	عادت دادن فرزندان به دعا و ذکر
۵۲	تقویت ارتباط کلامی
۵۳	موعظه و راهنمایی

۵۵	حجاب
۵۶	پدر مقدس اردبیلی
۵۸	توجه به کودک
۵۹	مسئولیت پدران
۶۱	تبعیض ناروا
۶۲	تربیت قبل از تولد
۶۴	فرزند، نتیجه دعا
۶۵	کودک و تاثیرات محیط
۶۷	بوسیدن کودک
۶۸	گام اول در تنبیه کودک
۶۹	عاق اولاد
۷۱	حق فرزند
۷۲	برخورد با بی ادبی فرزند
۷۳	تعلیم قرآن
۷۵	کلید خوشبختی (احترام به فرزند هشت ساله)
۷۶	الگوهای تربیت اجتماعی
۷۹	رقابت بر سر شهادت
۸۰	حکایت آن درخت
۸۲	تلخ و شیرین
۸۳	خداوندا چه زیبا صفت است...
۸۵	نامه ای به ابوذر
۸۷	احترام به پدر
۸۸	مهربانی پیامبر در حال نماز خواندن نسبت به سیدالشهدا (علیه السلام)
۸۹	تشبیه زیبا
۹۱	مرد دین فروش
۹۳	وارستگی

- سکاکي ۹۵
- رضایت مادر ۹۷
- کنک به پدر ۹۸
- سخن حکیمانه ای از زهرا (علیها السلام) ۹۹
- چگونه لقمان شدی؟ ۱۰۰
- سه سفارش امام زمان به دلاک، نسبت به پدر پیرش ۱۰۱
- ماجرای صدرا المتألهین ۱۰۳
- سه نفر در غار ۱۰۵
- محبت به کودک و اسلام آوردن یهودی ۱۰۷
- نیکی کننده به پدر و مادر همنشین انبیاست ۱۰۹
- انفاق عجیب حضرت زهرا (علیها السلام) در شب عروسی ۱۱۰
- داستان تولد حضرت موسی (علیه السلام) ۱۱۲
- داستان مباحله ۱۱۴
- دلسوزی عزرائیل ۱۱۸
- علت نامگذاری دعای مشلول ۱۲۰
- مادران نمونه، در قرآن کریم ۱۲۶
۱. همسر عمران مادر مریم ۱۲۶
۲. مریم، مادر عیسی (علیه السلام) ۱۲۸
۳. مادر موسی (علیه السلام) ۱۲۹
- رضایت مادر ۱۳۲
- رضایت مادر ۱۳۴
- اشک چشمان حضرت یحیی (علیه السلام) ۱۳۶
- دختران شعیب ۱۳۸
- شتاب در نماز پیامبر و گریه کودک ۱۴۰
- سفارش به عمه ها ۱۴۲
- نعمت ۱۴۳

۱۴۵ خاتمه کتاب

۱۴۸ فهرست منابع

۱۵۸ درباره مرکز

داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی نژاد، سیدمجتبی، 1359-

عنوان و نام پدیدآور: داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان/ سیدمجتبی حسینی نژاد.

مشخصات نشر: قم: اثر قلم، 1400.

مشخصات ظاهری: 146 ص.؛ 14/5×21/5 س م.

شابک: 350000 ریال 7-31-7581-622-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 137 - 142؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: داستان های اخلاقی -- مجموعه ها *Ethical fiction -- Collections -- تربیت خانوادگی -- جنبه های مذهبی -- اسلام
*Islam -- Religious aspects -- Domestic education -- احادیث شیعه -- قرن 14 20th -- Texts -- Hadith (Shiites)
century

رده بندی کنگره: BP249/5

رده بندی دیویی: 297/68

شماره کتابشناسی ملی: 7587979

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ویراستار دیجیتالی: محمد منصوری

داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان

مؤلف: حجت الاسلام سیدمجتبی حسینی نژاد

ناشر: اثر قلم

چاپ: احسان

نوبت چاپ: اول 1400

شمارگان: 1000 نسخه

شابک: 978-622-7581-31-7

قیمت: 35000 تومان

صفحه آرای: حمیدرضا علیزاده

آدرس: قم، مجتمع ناشران، واحد 237

شماره تماس: 025-37842678 / 09364310318

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

داستان های پندآموز تربیت فرزندان

حجت الاسلام سیدمجتبی حسینی نژاد

ص: 3

مقدمه. 9

داستان اویس قرنی.. 11

داستان حلیمه سعدیه. 13

اثر دعای مادر 14

ترک اولی یوسف (علیه السلام) 18

سنگ ریزه. 19

جبهه اول.. 21

جبهه دوم. 22

اتفاقی دردناک... 24

اثر تشویق.. 25

عفت حضرت یوسف (علیه السلام) 29

عفت حضرت مریم (علیها السلام) 31

عفت حضرت فاطمه (علیها السلام) 32

امام زمان (علیه السلام) در کنار جنازه بانوی با عفت... 33

ص: 5

فریاد دختر با حجاب در کشور ضد دین.. 35

داستان بی احترامی به مادر 37

عادت دادن فرزندان به دعا و ذکر. 40

تقویت ارتباط کلامی.. 41

موعظه و راهنمایی.. 42

حجاب... 44

پدر مقدس اردبیلی.. 45

توجه به کودک... 47

مسئولیت پدران.. 48

تبعیض ناروا 50

تربیت قبل از تولد. 51

فرزند، نتیجه دعا 53

کودک و تاثیرات محیط.. 54

بوسیدن کودک... 56

گام اول در تنبیه کودک... 57

عاق اولاد. 58

حق فرزند. 60

برخورد با بی ادبی فرزند.. 61

تعلیم قرآن.. 62

کلید خوشبختی (احترام به فرزند هشت ساله) 64

الگوهای تربیت اجتماعی.. 65

رقابت بر سر شهادت... 68

حکایت آن درخت... 69

ص: 6

تلخ و شیرین.. 71

خداوندا چه زیبا صفت است... 72

نامه ای به ابوذر 74

احترام به پدر 76

مهربانی پیامبر در حال نماز خواندن نسبت به سیدالشهدا (علیه السلام) 77

تشبیه زیبا 78

مرد دین فروش.... 80

وارستگی.. 82

سکاکی.. 84

رضایت مادر 86

کتک به پدر 87

سخن حکیمانه ای از زهرا (علیها السلام) 88

چگونه لقمان شدی؟. 89

سه سفارش امام زمان به دلاک، نسبت به پدر پیرش.... 90

ماجرای صدر المتألهین.. 92

سه نفر در غار 94

محبت به کودک و اسلام آوردن یهودی... 96

نیکی کننده به پدر و مادر همنشین انبیاست... 98

انفاق عجیب حضرت زهرا (علیها السلام) در شب عروسی.. 99

داستان تولد حضرت موسی (علیه السلام) 101

داستان مباحله. 103

دلسوزی عزرائیل .. 107

علت نامگذاری دعای مشلول .. 109

ص: 7

مادران نمونه، در قرآن کریم.. 115

رضایت مادر. 121

رضایت مادر. 123

اشک چشمان حضرت یحیی (علیه السلام). 125

دختران شعیب... 127

شتاب در نماز پیامبر و گریه کودک... 129

سفارش به عمه ها. 131

نعمت... 132

خاتمه کتاب.. 134

فهرست منابع. 137

ص: 8

بعد از چاپ و انتشار پنج کتاب در مبحث تربیت دینی فرزندان و والدین و دیدن و جستجوی منابع مختلف، داستان های نغز و پر ملات در این موضوع دیدم که تصمیم بر آن گرفته شد تا قدمی کوچک در عرصه تربیت دینی به عموم جامعه، خاصه پدران و مادران برداشته باشم.

خانواده و والدین عزیز باید بدانند که دشمن بر روی نوجوان و جوان ما کار می کند، زیرا ریشه و خمیر مایه اجتماع را، این گروه سنی از اجتماع تشکیل می دهند.

لذا ما به خاطر این هدف و برای غنی سازی اوقات والدین، تصمیم بر آن گرفتیم که خدمتی نو، برای خانواده ها خصوص قشر متدین و دینی جامعه داشته باشیم.

بدون تردید طبع انسان، به شنیدن و خواندن سرگذشت ها و

داستان‌ها، رغبت و میل فراوان دارد و مقصود اصلی ما از فراهم نمودن این داستان‌ها، بیان مطالب گوناگون دینی، تربیتی، اخلاقی، حکیمانه، پندآموز و پرمایه در قالب داستان بوده، تا با این روش، عبرت‌های دینی تربیتی را، برای دل‌های آماده و به خصوص بر دل‌های پر دغدغه والدین در جهت تربیت فرزندان عرضه نماییم.

در پایان از والدین عزیز در خواست انتقاد و پیشنهاد در زمینه کارهای دینی تربیتی، فرهنگی چینی دارم.

(قم المقدسه صفر المظفر 1422)

الاحقر سید مجتبی حسینی نژاد (خیرگوئی)

ص: 10

داستان اویس قرنی

تاریخ پر است از داستان‌ها و سرگذشت کسانی که به نحوی سهمی هرچند اندک در دگرگون کردن آن داشته و آنچه از آنان بجای مانده، نام نیک و صفات و اخلاق پسندیده‌ای بوده که امروز چراغ راه آیندگان گردیده است.

یکی از این وقایع شیرین و صدق و خلوص، ماجرای دیدار پیامبر و اویس قرنی است.

اگر با دیده تأمل و تعقل این داستان را بخوانید، عظمت احترام و اکرام به مادر را در خواهید دریافت.

اویس قرنی شتربانی از اهالی یمن بود و همراه مادر پیرش روزگار می‌گذراند. علاقه شدیدی وی به پیامبر و شوق دیدار او، اویس را بر آن داشت تا با اجازه مادر، نیمروزی را برای زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به حجاز آمده و دوباره به وطن خویش بازگردد. مادر ضمن اجازه، از او خواست: پسرم اگر پیامبر در مدینه تشریف نداشتند، نیمروزی بیشتر توقف نکن.

اویس راه طولانی میان یمن و حجاز و مدینه را پیمود اما هنگامی که به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فهمید که پیامبر خدا در مدینه نیست.

شوق دیدار و وصال با کسی که مشتاق زیارت او بود خستگی راه را برای او هموار می کرد ولی چون به دیدار یار نایل نیامد، سلام خود را به عنوان تنها یادگار خویش در مدینه باقی گذاشت و گفت: سلام مرا به حضرتش برسانید و بگویید مردی از یمن، که او یس نام داشت، به زیارت شما آمده بود و از مادر نصف روز بیشتر اجازه توقف نداشت بنابراین مجبور بود که هرچه زودتر به طرف یمن عزیمت کند وقتی پیامبر به خانه برگشتند، پرسیدوند: آیا امروز کسی به خانه آمده بود؟ عرض کردند: آری یا رسول الله، شتربانی از یمن به نام او یس برای دیدار شما آمده بود و چون موفق به ملاقات با شما نگردید سلام و درودی بر شما فرستاده و دوباره به وطن خویش بازگشت. پیامبر وقتی این سخنان را شنید، فرمود: «آری بدرستی که این نور او یس است که در خانه من به هدیه گذاشته است. (1) امام محمد باقر علیه السلام در رابطه با رفتار مذموم و نکوهیده نسبت به پدر و مادر می فرمایند: پدرم مردی را دیدند که در هنگام راه رفتن به بازوی پدرش تکیه کرده بود. به خاطر همین بی ادبی تا آن پسر زنده بود با او حرف نزدند. (2)

ص: 12

-
- 1- . برای آشنایی بیشتر با زندگی او یس به کتاب پیامبر و یاران را بشناسید، جلد 1، صفحه 343 مراجعه کنید. / دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند ص 48.
 - 2- . جامع السعادات، ج 2، ص 202.

1. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَحِبُّوا الصِّبْيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنْكُمْ تَرْتُفُونَهُمْ.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

کودکان خود را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، وقتی به آن‌ها وعده ای می دهید حتماً وفا کنید زیرا کودکان، شما را رازق خود می پندارند.

(وسائل الشیعه، ج 5، ص 126)

داستان حلیمه سعیدیه

روزی خواهر رضاعی پیامبر، دختر حلیمه سعیدیه، خدمت حضرت شرفیاب شد. همین که نظر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر وی افتاد بسیار خوشحال شد و زیرانداز خویش را بر ایشان گسترده و او را روی آن نشانید، سپس با مهربانی خاص خود با وی به گفت و گو نشستند.

پس از رفتن او، برادرش وارد خانه پیامبر شد. ولی این بار پیامبر آن احترامی را که در حق خواهر به جای آورده بودند، برای برادر وی روا نداشتند. وقتی علت را جویا شدند، پیامبر در جواب فرمودند: چون این خواهر بیشتر از برادر خود نسبت به پدر و مادر نیکی و مهربانی می کند. (1)

ص: 13

2. قال الامام الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَرْحَمُ الرَّجُلَ لَشِدَّةِ حُبِّهِ لَوَالِدِهِ.

امام صادق (علیه السلام):

فرمود: همانا خداوند متعال نسبت به شخصی که نسبت به فرزند خود محبت بسیار دارد رحمت و عنایت می کند.

(مکارم الاخلاق، ص 113)

اثر دعای مادر

داستان شخصی که بر اثر دعای مادر، هم ردیف مقام حضرت موسی (علیه السلام) در بهشت می شود.

روزی کلیم خدا، حضرت موسی (علیه السلام) مشغول راز و نیاز و مناجات با پروردگار بود. در این حضور، از خدا مسئلت کرد تا کسی را که در بهشت هم مقام و هم درجه او خواهد بود، در دنیا به او نشان دهد.

وقتی حضرت موسی چنین درخواستی از خداوند نمود جواب آمد: که ای موسی هم ردیف تو در بهشت جوانی است که در فلان جا، به شغل قصابی مشغول است و در بهشت نیز، هم مقام تو خواهد بود.

موسی علیه السلام از این سخن پروردگار، سخت در تعجب شد که چگونه ممکن است کاسی در دنیا، هم مقام پیامبر در آخرت باشد.

ص: 14

پس از چندی جستجو، موسی جوان را شناخته و دورادور مراقب اعمال و رفتار او بود تا پی به رمز ماجرا برده و بداند که جوان با انجام کدام کار حسن هم مقام او در بهشت گشته است. تا شب هر چه نظر در رفتار جوان نمود چیزی حاصلش نشد. تا اینکه تاریکی شب فرارسید. جوان مغازه خود را بسته و روانه خانه شد. موسی آهسته دنبال او براه افتاد. وقتی جوان وارد خانه شد. موسی در رازده و منتظر او ماند. جوان در راه باز کرده و حضرت بدون آنکه خود را معرفی نماید، از او خواست تا آن شب را مهمان خانه آن ها باشد. جوان خواسته او را اجابت کرده و موسی را با خود به داخل خانه برد.

موسی بادقت و وسواس خاص به نظاره اعمال و رفتار جوان پرداخت. جوان درحالی که مقداری غذا آماده کرده بود، نزد پیرزنی که از کهولت سن قادر به حرکت دادن دست و پای خود نبود، رفته و با صبر و حوصله لقمه لقمه از غذا را در دهان او گذارد. وقتی پیرزن سیر شد. لباسش را عوض کرده و او را در جای خود خوابانید.

حضرت موسی وقتی احترام و نیکی جوان را در حق مادرش مشاهده کرد، پی به واقعیت ماجرا برد و دانست هر چه راز است در خدمت به این پیرزن نهفته می باشد. چون تا پایان شب، جوان غیر از انجام وظائف دینی خویش کار دیگری انجام نداده بود. صبح فردا، جوان قبل از خارج شدن از منزل تمام کارهای مورد نیاز مادر را به

انجام رسانید و مانند شب قبل جا و مکان او را آماده نموده و او را در بستر جای داد.

حضرت موسی تا آن زمان سوالی از جوان نپرسیده بود. بنابراین فرصت را مناسب دیده و از نسبت پیرزن با جوان سوال نمود جوان در پاسخ گفت: این پیرزن مادر من است. چون وضع مالی ام اجازه نمی دهد که پرستاری برای او بگیرم، همه کارهای او را شخصاً انجام می دهم. شب ها زودتر به خانه می آیم و صبح کمی دیرتر از منزل خارج می شوم تا حوائج مادرم را فراهم کنم.

حضرت موسی پرسید: ای جوان مادرت.

هنگام دادن غذا، جمله ای را زیر لب زمزمه می کرد راستش خیلی دلم می خواهد بدانم. جوان در جواب پاسخ داد: آری هر وقت به مادرم غذا می دهم یا لباس و جای او را عوض می کنم، دعایی در حق من می کند و می گوید: خدایا پاداش خدمت های فرزندم را چنان که شایسته است عنایت فرما و او را هم مقام و هم نشین پیامبر زمانمان در بهشت قرار ده.

هنگامی که موسی جریان را از زبان جوان شنید: تکانی خورد و به جوان مژده داد که: من موسی بن عمران هستم. به این جا نیامدم مگر به خاطر این که بدانم از تو چه عملی سر زده که به این مقام رسیده ای، آنگاه حضرت داستان مناجات خود را با خداوند و خطابه پروردگارش

ص: 16

به او را برای جوان نقل نمود. (1)

3. قال الامام الباقر - عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إذا بلغ الغلام ثلاث سنين فقل له سبع مرات قل لا إله إلا الله ثم يترك حتى يبلغ ثلاث سنين و سبعة أشهر و عشرين يوماً ثم يقال له قل محمد رسول الله سبع مرات و . . .

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

هنگامی که کودک به سه سالگی رسید به او بگویند هفت مرتبه بگویند لا اله الا الله (تا بیاموزد)، در چهار سالگی به او بگویند که هفت مرتبه بگویند محمد رسول الله (تا یاد بگیرد)، در پنج سالگی رویش را به قبله متوجه کنند و به او بگویند که سر به سجده بگذارد، در پایان شش سالگی رکوع و سجده صحیح را به او بیاموزند و در هفت سالگی به طفل گفته شود: دست و رویت را بشوی و پس از آن به او گفته شود: نماز بخوان.

(مکارم الاخلاق، ص 115)

ص: 17

ترک اولی یوسف (علیه السلام)

ترک اولی یوسف (علیه السلام) (1)

از امام صادق علیه السلام نقل است که چون حضرت یعقوب علیه السلام برای ملاقات فرزندش یوسف وارد مصر شد، یوسف به جهت رعایت مقام سلطنت خویش، برای احترام به پدر از مرکب پیاده نگشت. در همین حین جبرئیل بر یوسف نازل گشته و به او فرمود: دست خود را باز کن. یوسف چنین کرد. ناگهان نور روشنی از دستش خارج شده و به آسمان رفت.

یوسف وقتی علت کار را جويا شد، جبرئیل در جواب فرمود نور نبوت از صلب تو بیرون رفت. به سبب آنکه احترام پدر پیر خود را به جای نیاوردی و او زودتر از تو از مرکب پیاده شد. از این پس کسی از فرزندان تو به مقام نبوت نخواهد رسید.

4. كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا بُشِّرَ بِوَلَدٍ لَمْ يَسْأَلْ أَذْكَرَ هُوَ أَمْ أُنْثَى بَلْ يَقُولُ أَتَسْوِيٌّ فَإِذَا كَانَ سَوِيًّا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْهُ مَسْوَاهًا.

(وقتی امام سجاد - علیه السلام - را به ولادت مولودی بشارت می دادند، نمی پرسید پسر است یا دختر، بلکه از اندام معتدل و ساختمان سالم او سؤال می کرد. چون خبر سلامتش را می شنید، می گفت: خدا را شکر که او را قبیح و ناموزون نیافریده است.

(مکارم الاخلاق، ص 119)

ص: 18

1- . منهاج الصادقین/ دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند، ص 51.

در کنار شهری بزرگ سدی عظیم و استوار به چشم می خورد. سدی که در مقابل دریایی از آب پابرجا بود و مردم به برکت این سد، زندگی راحت و آسوده ای را دنبال می کردند و در آسایش و امنیت روزگار می گذراندند. بر خلاف ظاهر پرمصلابت و باعظمت سد در درون آن غوغایی از افکار مشوش و پراکنده فکر سنگ ریزه ها را به خود مشغول ساخته بود. می دانید چرا؟ در داخل این سد زیبا، سنگ ریزه ای وجود داشت که با دیگران فرق می کرد. او در سرش فکرهای عجیب غریبی را می پروراند. افکاری که شاید در ذهن دیگر سنگ ریزه هایی تاثیر نبود

خلاصه با این فکرای شوم و ناپخته سد شهر در تهدید خطری بزرگ قرار داشت. سنگ ریزه همیشه با خود می گفت: آخر بعد من با نبودنش چه فرقی دارد؟ مگر پابرجا بودن سد بستگی به بودن من دارد؟ اصلاً من داخل این سد چه می کنم؟ من به چه دردی می خورم؟ در نهایت تصمیم به جدا شدن از دیگر سنگ ریزه ها گرفت.

در شبی تاریک و سرد، سنگ ریزه فکر خود را عملی کرد و تصمیمی را که مدت ها در فکر گرفته بود، به انجام رساند و خود را به داخل آب انداخت.

دیگر چیزی به روشنایی صبح نمانده بود که سرش را از داخل

آب بیرون آورده و نگاهی به اطراف انداخت.

آب تمام شهر را فراگرفته بود و دیگر اثری از شهر و مردم نبود.

تمام شهر در آب فرورفته و شهر در زیر دریایی از آب غرق شده بود. ناگهان سنگ ریزه به فکر سد افتاد.

مگر می شود سدی که در مقابل این همه آب ایستاده بود خراب شده و شهر را به ویرانه ای مبدل کرده باشد؟

ولی کمی اندیشید پی به راز ماجرا برد. او خوب می دانست که علت خرابی شهر چیست؟

تاثیر افکار و اندیشه های او در اذهان سنگ ریزه های دیگر بود که ریشه سد را از جا کنده بودند. چون تمام سنگ ریزه های سد، به تاسی از گفته های وی تصمیم او را عملی کرده بودند!

حال اگر شما تمام خانواده های موجود در جامعه را به مثابه سنگ ریزه ای فرض کنید، به آسانی خواهید فهمید که در صورت طغیان و سرکشی این سنگ ریزه ها، سد جامعه دچار ویرانی شده و تمامی افراد اجتماع را در اقیانوسی از فساد و ناکامی غرق خواهد کرد. یکی از عوامل پیشرفت جامعه، همکاری و همیاری مردم با یکدیگر می باشد. مردم بهترین وسیله برای بالا بردن سطح فرهنگی، صنعت، اقتصاد، کشاورزی و... به شمار می آیند. (1)

ص: 20

1- . دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند، ص 59.

5. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ.

رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خویش ترحم و عطوفت نمائید.

«عیون اخبارالرضا، ص 163»

جبهه اول

شور و غوغا و هیاهوی جنگ برپاست. همه سربازان در فکر مهار حمله دشمن می باشند و در این میان تمام سربازان گوش به فرمان مافوق خود هستند.

همگی یکدل و هم صدا عقیده دارند که: باید از دین و شرفمان دفاع کنیم.

باید مملکتمان را از دست دشمن نجات بخشیم.

باید تا لحظه شکست دشمن ایستادگی کنیم.

باید به دنیا ثابت کنیم که ما در راه عقیده خویش ثابت قدم و استواریم. و خلاصه این که باید تمامی دنیا بدانند که ما از دشمن نمی هراسیم.

حال با چنین سربازان و با چنین اعتقادات راسخی که در بین

ص: 21

آن‌ها وجود دارد، آیا می‌توان در برد و پیروزی آنان شک کرد؟

بله! همین بینش یکی از عوامل ثبات و استقامت سربازان در صحنه‌های مبارزه و جهاد است. (1)

6. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ لَمْ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا»

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

کسی که به کودکان مسلمین رحمت و محبت نکند و بزرگسالان را احترام ننماید، از ما نیست.

(مجموعه ورام، ج 1، ص 34)

جبهه دوم

حال میدان جنگی را تصور کنید که عده‌ای سرباز بی تفاوت، بی قید و فکر، مسئول حراست و پاسداری از آن می‌باشند. بی نظمی و بی قراری بر تمام زوایای میدان حکم فرماست و احدی از آنان گوش به فرمان مافوق خود نیست و ارزشی برای گفته‌های فرمانده خود قائل نیستند.

عقیده آن‌ها بر این است که:

ما برای چه بجنگیم؟

ص: 22

ماجرا کشته شویم؟

چرا فقط ما بجنگیم! مگر این مملکت فقط از آن ماست؟ کسان دیگری بیایند و در مقابل دشمن بایستند!

اکنون شما به این سوال پاسخ دهید.

آیا با چنین برخوردی و رفتاری از سوی سربازان، می توان انتظار پیروزی و موفقیت را از آنان داشت؟ آیا با چنین عقیده و اندیشه ای می توان در مقابل دشمن مقاومت کرد؟(1)

زندگی جنگ است جانا، بهر جنگ آماده شو *** نیست هنگام تأمل، بی درنگ آماده شو

در ره دین و شرف، ملک و تبار و مملکت *** با نشاط شیر و با عزم پلنگ آماده شو

(ملک الشعراى بهار)

7. النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم) نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ لَهُ ابْنَانِ فَقَبَّلَ أَحَدَهُمَا وَتَرَكَ الْآخَرَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَهَلَّا سَاوَيْتَ بَيْنَهُمَا؟ (پدری با دو فرزند خود شرفیاب محضر رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) بود. یکی از فرزندان خود را بوسید و به فرزند دیگر اعتنايي نکرد.) پیغمبر که این رفتار (نادرست) را مشاهده کرد، به او فرمود: چرا با فرزندان به طور مساوي رفتار نمی کنی؟

(مکارم الاخلاق، ص 113)

ص: 23

روزی از محله ای عبور می کردم که سروصدای زیادی از آن بلند بود. عده ای از بچه ها در کوچه مشغول دعوا و کتک کاری همدیگر بودند. یکی سنگ پرتاب می کرد، دیگری فحش می داد و خلاصه هر یک به نوعی مشغول کار خود بودند.

مردم رهگذر نیز بی تفاوت به آنچه در کوچه می گذشت، در حال گذر بودند بدون آنکه حرفی زده شود و یا کاری برای سوا کردن آن ها انجام گیرد. اگر کسی هم هنر می کرد و حرفی می زد، فقط این بود که: آهای آقا پسر، مواظب باش سنگ به من نخورد. یا زیر لب با خود می گفت: عجب بچه های شیطانی!

در میان بچه ها پسری بود که به دیگران دهن کجی می کرد و مرتب پشت سر هم فحش های رکیکی به دوستانش می داد. جلورفته و دستش را گرفته، در حالی که عصبانی بودم خطاب به او گفتم: خجالت نمی کشی بد حرفی می کنی؟

پسر جان چرا فحش می دهی؟

پسر بچه با تمام گستاخی سرش را بالا آورده و رو به من چنین گفت: مگر من چه گفتم حرف بدی که نمی زدم!

گفتم پسر جان مگر الان فحش نمی دادی؟ آیا می دانید این کار بسیار زشتی است؟ پسر بلافاصله جواب داد: آقا اگر بد است، پس چرا

تکیه کلام پدرم همین حرفهاست! می دانید پدرم هر وقت عصبانی می شود و یا بگومگویی بین او و کس دیگری پیش می آید، یا زمانی که مشغول رانندگی است، اگر اتفاقی پیش بیاید فوراً این حرف ها را بکار می برد.

وقتی این سخنان را از زبان پسر بچه کم سن و سال شنیده ام، دیگر پاسخی برای گفته های او پیدا نکردم. راستی اگر شما بودید، در این شرایط چه کاری انجام می دادید؟(1)

8. قال الامام الصادق (عليه السلام):

اعْدِلُوا بَيْنَ اَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ اَنْ يَّعْدِلُوا بَيْنَكُمْ.

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

بین فرزندان خود به عدالت رفتار نمایید، همان طور که مایلید فرزندان شما بینتانبه عدل و داد رفتار کنند.

(بحار الانوار، ج 101، ص 92)

اثر تشویق

یک سال در مدرسه راهنمایی که من در آن تدریس می کردم، محصلی بود که قبل از مدرسه نیز او را می شناختم. دانش آموزی با استعداد و دارای حافظه خوبی بود. ولی اواخر سال بنای لجبازی و

ص: 25

درس نخواندن را گذاشته بود و کار به جایی رسید که هر روز او را پشت در دفتر مدرسه می دیدم. چون اکثر همکاران و دبیران از دست او ناراضی بودند.

هر روز که می گذشت وضع بدتر می شد. بالاخره یک روز تصمیم گرفتم قضیه را از خود او جویا شوم. این بود که به طرف او رفته و از او پرسیدم. چرا باز پشت در دفتر ایستاده ای؟

گفت: دیر به کلاس رسیدم

چرا مثل بچه های دیگر زودتر نیامدی؟

سرش را پائین انداخت و درحالی که کوهی از غم پشت چشمانش پنهان بود گفت: خوب دیگه؟

وقتی وضع را چنین یافتم فرصت را مناسب دید و از او خواستم تا کمی باهم قدم بزنیم. راستش می خواستم به واقعیت قضیه پی ببرم. وارد حیاط مدرسه شده ایم و سر صحبت را با او باز کردم. خوب نیست شاگردی مثل شما همیشه در دفتر بایستد. به خدا من بیشتر از شما خجالت می کشم.

آهی کشید و گفت: آقا می دانید! من اصلاً علاقه ای به درس و کلاس و مدرسه ندارم. خلاصه بی رودربایستی بگویم من از همه این ها متنفرم. گفتم: آخر دلایل چیست؟ کی این حرف ها را به تو یاد داده؟ مگر تو چه چیزت از بچه های دیگر کم است؟ شما که حافظه و

استعداد خوب است، پس چرا سعی نمی کنی خود را به دیگران برسانی؟ گفت: پدر و مادرم همیشه مرا مورد سرزنش و تمسخر قرار می دهند. و اگر اشتباه کوچکی نیز مرتکب شده باشند با حرف های زشت و تحقیرآمیز مرا به باد انتقاد می گیرند. می گویند: تو احمقی، نفهمی، هیچ وقت به جایی نمی رسی! و خلاصه از این جور حرف ها... وقتی این سخنان را از زبان نوجوانی کم سن و سال شنیدم بسیار متأثر شدم و از او خواستم تا با یکی از والدینش ملاقات کنم. خوشبختانه پدر و مادر دانش آموز وقتی را اختصاص دادند و من توانستم با آن ها صحبت کنم. پرسیدم: شما با چه منطقی و از روی چه اصولی چنین رفتاری با فرزند خود دارید؟ مگر زمانی که به او پرخاش می کنید و شخصیت او را زیر سوال می برید گمان می کنید کار تربیتی می کنید؟

مگر با گفته نفهم، احمق و کودن و... کودک شما با استعداد برمی آید و از او ابوعلی سینا جلو می زند؟

چرا کودک بی گناه را با چنین حرف های بی ارزش و پوچی، در بحران روحی و رفتاری قرار می دهید؟

آیا می دانید با این کارتان او را از هر چه درس و مدرسه و معلم است بیزار کرده اید؟

سپس رو به پسر کرده و گفتم: برو دفتر دیکته ات را بیاور!

وقتی نگاهش نگاهی به دفترش انداختم، متوجه شدم که نمراتش سیر نزولی پیدا کرده اند، 15، 14، 9، 11

خلاصه نمره ها نوسان داشته اند. گفتم: خوب به نمرات خود نگاه کن بین اولین نمره تو 15 بوده است. پس معلوم می شود که می توانی نمرات بالای ده نیز بیاوری. پس چرا سعی نمی کنی؟

پس باین وجود می توانی ولی سعی و کوشش نمی کنی! ولی از این به بعد باید قول بدهی که نمره های خوبی بیاوری و دوباره همان دانش آموز خوب و ساعی مدرسه باشی. با کلمات این چینی و تحریک و تشویق و توانستم روحیه اش را عوض کرده و وجدان بیدار او را تکان دهم. پس ببینید می شود با چند کلمه تشویقی و راغب کننده علاقه فرد را نسبت به موضوعی برانگیخت و او را از وادی تنزل و پسرفت نجات بخشید. (1)

9. قال الامام الصادق (عليه السلام): أَكثِرُوا مِنْ قُبَلَةِ أَوْلَادِكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قُبَلَةٍ دَرَجَةً

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای است.

(بحار الانوار، ج 101، ص 92)

ص: 28

عفت حضرت یوسف (علیه السلام)

ماجرای عفت یوسف علیه السلام در برابر زلیخا همسر عزیز مصر که در قرآن در سوره یوسف آمده تابلوی تاریخی عظیمی است که پیروزی درخشان عفت را بر شهوت در یک جنگ داغ و جنجالی به تماشا گذاشته است. یوسف نوجوانی بسیار زیبا بود، دست تطاول او را به عنوان برده و غلام ناشناس به کاخ عزیز مصر وارد ساخت، همسر عزیز مصر به نام زلیخا دل باخته او شد، از هر راه و ترفندی خواست یوسف را به دام خود بکشانند و از او کام جویی جنسی نماید، ولی با توکل به خدا و حفظ حریم عفت هرگز خود را نباخت و اسیر آن دام بزرگ شیطان نشد، و فریب نخورد، تا آن جا که زلیخا او را به اتاقی که در درون چندین اتاق قرار داشت برد، اتاقی که هر سوی آن آینه کاری شده بود، زلیخا با کمال بی شرمی قسمت هایی از بدنش را برهنه کرد تا یوسف را بفریبد ولی یوسف در این میدان، پیروز گردید، نه ازین جهت که به زلیخا علاقه نداشت، بلکه ترس از خدا موجب گردید که سنگر عفت و حیا را حفظ کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: زلیخا در آن اتاق، پارچه ای روی بعد انداخت، یوسف پرسید چرا پارچه بر روی بعد انداختی؟ زلیخا جواب داد: برای این که از بت حیا کردم یوسف فرمود: توازت حیا می کنی، آیا من از خدا حیا نکنم؟ در این هنگام یوسف علیه السلام با

سرعت تمام از پیش از پیش روی زلیخا رد شد و به طرف در اتاق آمد و پا به فرار گذاشت و از همه اتاق ها خارج شد، زلیخا به دنبال یوسف دوید و به او رسید و لباس او را از پشت گرفت تا به عقب بکشاند، ولی یوسف آن چنان خود را کشید که یقه اش پاره شد. (1)

10. قَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ (عليه السلام)

فَقَالَ: الْأَفْرَعُ بْنُ حَابِسٍ إِنَّ لِي عَشْرَةَ مِنَ الْأَوْلَادِ مَا قَبَّلْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ. فَقَالَ: مَا عَلَيَّ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِنْكَ.

رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) حسن و حسین (عليه السلام) را بوسید. افرع بن حابس که ناظر مهر و عطوفت پیغمبر نسبت به فرزندان خود بود، عرض کرد: من ده فرزند دارم و هرگز آن ها را نبوسیده ام. حضرت در جواب فرمود: ر. بطی به من ندارد که خداوند ریشه رحمت و شفقت را از قلب تو کنده است. (مکارم الاخلاق، ص 113)

ص: 30

1- . محمد، محمدی اشتهاوردی، حجاب بیانگر شخصیت زن، معاونت مبارزه با مفسد اجتماعی ناجا با همکاری ناشر قم، چاپ اول، قم، 1375، ص 100/کبری، کریمی، عفت مادر و تربیت فرزندان، ص 109.

عفت حضرت مریم (علیها السلام)

حضرت مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام در رابطه با حفظ عفت، بسیار حساس بود، هنگامی که بدون شوهر، به اعجاز الهی باردار شد وقتی که درد زایمان گرفت بسیار ناراحت شد، از این نظر نگران بود تا ناجوانمردان روزگار به او تهمت بزنند. (1) شدت ناراحتی او از این جهت در حدی بود که می گفت:

«یا لیتی مت قبل هذا و کنت نسیامنسیا»

ای کاش قبل از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم. (2)

11. عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّهُ كَانَ جَالِسًا فَأَقْبَلَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) فَلَمَّا رَأَاهُمَا النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ اسْتَبْطَأَ بِلَوْغِهِمَا...

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نشسته بود، حسن و حسین - علیهما السلام - وارد شدند، حضرت به احترام آن ها از جای برخاست و به انتظار ایستاد، حرکت آن دو به سوی پیامبر به طول انجامید. رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به طرف کودکان پیش رفت و از آنان استقبال نمود، هر دو را بر دوش خود سوار نمود و فرمود: فرزندان عزیز، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شماها چه سواران خوبی هستید!

(بحار الانوار، ج 10، ص 80)

ص: 31

1- . سوره مریم آیه 23

2- . عفت مادر و تربیت فرزندان، کبری، کریمی، ص 110

عبدالله بن حسن (نوه امام حسن مجتبی علیه السلام از پدران خود نقل می کند) هنگامی که ابوبکر و عمر به اتفاق هم، فدک را غصب کردند و این خبر به حضرت زهرا سلام الله علیها رسید، در این هنگام، حضرت زهرا سلام الله علیها روسری خود را بر سرش پیچید و عباى خود را بر سر نمود و همراه گروهی از همفکران و یاران و زنان خویشاوندش به سوی مسجد حرکت کرده، حضرت فاطمه (علیها السلام) روسری خود را بطور کامل که سر و گردن و سینه اش را می پوشاند و لباسی که در تنش بود به قدری بلند بود که هنگام راه رفتن، گاهی قسمت پایین لباس، زیر پایش قرار می گرفت و آن حضرت همانند رسول الله با متانت و وقار، حرکت می گردد علاوه بر این ها آن حضرت در پشت پرده مسجد درحالی که زنان اطرافش را گرفته بودند نشست و سخنرانی کرد نتیجه این که ایشان با رعایت همه موازین حفظ حریم عفاف و حجاب در میان مردم ظاهر می شد. (1)

ص: 32

1- . محمد، اشتهاوردی، حجاب بیانگر شخصیت زن، همان، ص 100/کبری، کریمی، عفت مادر و تربیت فرزندان، ص 110.

12. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَقْدِمُ مِنَ السَّفَرِ فَيَتَلَقَّاهُ الصَّبِيَّانُ. . .

موقعی که رسول اکرم از سفری مراجعت می فرمود و در رهگذر با کودکان مردم برخورد می کرد به احترام آن ها می ایستاد، سپس امر می فرمود کودکان را می آوردند، از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند. رسول اکرم بعضی را در بغل می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به اصحاب خویش می فرمود: کودکان را بغل بگیرید و بر دوش خود بنشانید. (محنة البيضاء، ج 3، ص 366)

13. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

«أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَكُمْ»

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روش پسندیده

با آن ها معاشرت نمایید.

«بحار الانوار، ج 23، ص 114»

امام زمان (علیه السلام) در کنار جنازه بانوی با عفت

نقل می کنند در عصر حکومت رضاخان یکی از علمای ربانی مشهد، مرحوم آیت الله سید باقر سیستانی، سعی بسیار داشت تا به محضر امام زمان علیه السلام شرفیاب گردد، او برای وصول به این سعادت عظمی، تصمیم گرفت، چهل جمعه در مسجدی از مساجد، زیارت عاشورا را بخواند، او به این تصمیم عمل کرد و هر جمعه

ص: 33

قرائت زیارت عاشورا را به طور کامل ادامه داد، او خود می گوید: در یکی از جمعه های آخر که در یکی از مساجد، مشغول زیارت عاشورا بودم ناگاه شعاع نوری را که از خانه ای در نزدیک آن مسجد دیده می شد، مشاهده کردم. حالات معنوی عجیبی پیدا کردم از جا برخاستم و به دنبال آن نور رفتم، خود را نزدیک آن خانه رساندم، دیدم نور عجیبی از داخل آن خانه می درخشد، در را زدم و با اجازه وارد شدم دیدم حضرت ولی عصر ع در یکی از اتاق های آن خانه تشریف دارند و در آن اتاق جنازه ای را مشاهده نمودم که پارچه سفیدی روی آن کشیده بودند، منقلب شدم درحالی که اشک از چشمانم سرازیر بود به آقا امام زمان علیه السلام سلام کردم آقا جواب سلام مرا داد و فرمود چرا این گونه دنبال من می گردی؟ و آن همه رنج ها را تحمل می کنی؟

مثل این (اشاره به جنازه) باشید تا من به دنبال شما بیایم.

پس فرمود: این جنازه، جنازه بانویی است که در عصر کشف حجاب (رضاخان) هفت سال (برای حفظ عفت خود از گزند درندگان حکومت رضاخانی) از خانه بیرون نیامد، تا مبادا نامحرم او را ببیند. (1)

ص: 34

1- . محمد، اشتهاردی، حجاب بیانگر شخصیت زن، همان، ص 120/کبری، کریمی، عفت مادر و تربیت فرزندان، ص 111.

مُتَعَلِّقٌ بِهِ فَوَضَعَهُ...

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردم را به نماز دعوت کرد و حضرت حسن (علیه السلام) طفل خردسال صدیقه اطهر نیز با آن حضرت بود. پیغمبر طفل را کنار خود نشاند و به نماز ایستاد. یکی از سجده های نماز را خیلی طول داد. (راوی حدیث می گوید: من سر از سجده برداشتم، دیدم حضرت حسن (علیه السلام) از جای خود برخاسته و روی کتف پیغمبر نشسته است. وقتی نماز تمام شد مأمومین گفتند: یا رسول الله چنین سجده ای از شما ندیده بودیم، گمان کردیم وحی به شما رسیده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: وحی نرسیده بود، فرزندم حسن در حال سجده بر دوشم سوار شد، نخواستم تعجیل کنم و کودک را به زمین بگذارم، آن قدر صبر کردم تا خودش از کتفم پائین آمد.

«بحار الانوار، ج 10، ص 82»

فریاد دختر با حجاب در کشور ضد دین

ترکیه کشوری است که براساس سیستم لائیک (منهای مذهب) اداره می شد. از این رو از مظاهر مذهب جلوگیری می نمود. یکی از دختران شجاع مسلمان (19 ساله) بنام نور جان کوجا مان، دانشجو بود و در شهر آنکارا، با حجاب اسلامی به دانشگاه می رفت و در آن جا از رئیس جمهور وقت ترکیه به نام کنعان اورن به خاطر آنکه طرف دار حکومت لامذهبی است انتقاد می کرد، او را دستگیر کردند و به یک سال زندان محکوم نمودند.

ص: 35

او در دادگاه فرمایشی آنکارا، پس از شنیدن محکومیتش به یک سال زندان، فریاد زد: امام خمینی رهبر دنیای اسلام است و من از طرفداران او هستم! این دختر شیردل، آن چنان در آن کشور ضد خدا، پای بند به احکام اسلام بود، که حجاب خود را کاملاً رعایت می کرد و با قرآن مأنوس بود و در هر فرصتی آیات قرآن را تلاوت می نمود و به صراحت می گفت: من امام خمینی را به عنوان رهبر اسلامی می شناسم و از او پیروی می کنم درود خدا بر چنین دختر شجاع، قاطع و پاک دامن. (1)

15. قال الامام الصادق (عليه السلام):

صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِالنَّاسِ ظَهَرَ مَخْفَفٌ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ...

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) نماز ظهر را با مردم به جماعت گذارد و دو رکعت آخر را به سرعت و با اسقاط مستحبات برگزار کرد. پس از نماز مردم گفتند: یا رسول الله آیا در نماز پیش آمدي شد؟ حضرت پرسید مگر چه شده؟ عرض کردند دو رکعت آخر را به سرعت، ادا کردید. فرمود: مگر صدای شیون و استغاثه کودک را نشنیدید.

(الكافي، ج 6، ص 48)

ص: 36

1- . محمد، اشتهاړدی، حجاب بیانگر شخصیت زن، همان، ص 123/کبری، کریمی، عفت مادر و تربیت فرزندان، ص 112.

در زمان های پیش در میان بنی اسرائیل جوانی به نام جریح زندگی می کرد، و وی از شهر وقریه و اجتماع دور بود و در بیابان معبدی داشت و همواره مشغول عبادت بود در این مسیر به قدری کوشا بود که مردم علاقه و ارادت خاصی به او پیدا کردند حتی شاه و رجال آن دیار مرید او شده بودند.

روزی در معبد، مشغول عبادت بود. مادرش به دیدار او آمد دید مشغول نماز است چند بار وی را صدا زد جریح صدای مادر را می شنید ولی جوابش را نمی داد. رسول خدا فرمود: اگر جریح عالم و فقیه می بود می دانست که اگر نمازش را می شکست و جواب مادر را می داد ثوابش بیشتر بود. مادر از بی اعتنائی پسر دل سوخته شد و گفت: برو امیدوارم از دنیا نروی مگر این که گروه هایی از مردم فاسق و فاجر دور تو را بگیرند من این همه راه آمدم تو در را باز نمی کنی و جواب مرا نمی دهی؟ این را گفت و از معبد دور شد.

جریح روزه روز از نظر مقام اوج می گرفت، تا این که عابد و زاهد های آن زمان به او حسد بردند طبق مثل معروف حاسد از چاقی دیگران لاغر می شود دیگر حسد آن ها به جوش آمد و می گفتند: چرا باید جریح آن همه دارای مقام باشد، خاص و عام، شاه و رعیت مرید او باشند...

به دنبال این افکار آلوده، زنی را که مشهور به فاحشه فاحشگی بود به حضور آورده و قدری پول به او دادند و گفتند تو همیشه از زنا حمله می شوی وقتی که بچه زاییدی، بچه را به معبد جریح ببر، و در آن جا بگذار و بگو تو در فلان وقت با من زنا کردی و این بچه از آن توست برادر، دیگر کاری نداشته باش.

وقتی که چشم زن به پول ها افتاد، دلش رفت این پیشنهاد را پذیرفت. وقتی که وضع حمل کرد بچه اش را به معبد جریح برد و در آن جا گذارد و گفت: ای جریح این بچه از آن توست، برادر بزرگش کن! آنگاه طبق نقشه قبلی عده ای در اطراف به معبد آمده بچه را برداشته و نزد پادشاه بردند و جریان زناي جریح را به پادشاه گفتند پادشاه از این گزارش بی اندازه ناراحت شد دستور داد فوراً بروید و معبد جریح را خراب کنید و او را دستگیر کرده بیاورید، مردم آمدند، با یک وضع عجیبی معبد را خراب کرده و جریح را با رسوایی تمام کشان کشان نزد پادشاه آوردند درحالی که مردم به او می رسیدند و آب دهان به صورتش می انداختند پادشاه از شدت غضب بدون تحقیق دستور داد او را به دار آویزند و اعلام کرد که مردم جمع شوند و دار زدندش را ببینند. در این میان مادر جریح با سایر مردم به گرد دار اجتماع کرده اند. جریح در بالای دار چشمش به مادرش افتاد، نفرین مادر یادش آمد که گفته بود امیدوارم در آخر عمر جماعتی از فساق و

فجار به دور تو باشند و تو بمیری، مادرش را صدا کرد و گفت:

مادر جان آن روز به معبد آمده و من به تو اعتنا نکردم نفهمیدم غلط کردم مرا ببخش و از من راضی باش. مادر گفت اکنون که پشیمان هستی تو را بخشیدم و از تو راضی شدم. در این هنگام جریح قوت گرفت و گفت: آن بچه ای را که به من نسبت می دهند را بیاورید، تا او را ببینم، بچه را آوردند، در این وقت جریح سر به آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا تو می دانی که این تهمت را به من زدند و من بی گناهم، این نسبت ناروا را از من رفع کن. سپس رو به کودک کرد و گفت: ایها الصبی انطق باذن الله و اخبرنا من اییک؟ یعنی، ای کودک به اذن خدا سخن بگو، و پدر خود را معرفی کن. کودک با زبان فصیح گفت: ای مردم ساحت مقدس جریح از این آلودگی دور است او پدر من نیست، پدر من فلانی است، خدا حکم کند میان من و پدر و مادرم که نطفه مرا به حرام بسته اند. پادشاه از این حادثه تعجب کرد، بی درنگ دستور داد جریح را از دار به پایین آورند خیلی از او معذرت خواست. فوق العاده به او احترام کرد و سپس دستور داد معبدش را خیلی باشکوه ساختند و تمام آن هایی را که نقشه قتل جریح را طرح کرده بودند با شکنجه سختی به قتل رساند و جریح هم سوگند

ص: 39

خورد که دیگر از مادر جدا نشود و پیوسته او را احترام کند. (1)

16. قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام):

إِذَا وَعَدْتُمْ الصَّبِيَّانَ فُقُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنْكُمْ الَّذِينَ...

امام کاظم (علیه السلام):

چون به اطفال وعده ای دادید وفا کنید (و تخلف ننمائید)، زیرا کودکان گمان می کنند شما رازق آن ها هستید. خداوند برای هیچ چیز به قدر تجاوز به حقوق زنان و کودکان غضب نمی کند.

(الکافی، ج 6، ص 50)

عادت دادن فرزندان به دعا و ذکر

معصومان فرزند خود را به دعا و ذکر عادت می دادند، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پدرم ما را جمع می کرد و امر می کرد ذکر خدا بگوییم تا خورشید طلوع کند. همچنین زید پسر امام زین العابدین علیه السلام می گویند: امام زین العابدین علیه السلام در شب نیمه شعبان همه ما را جمع می کرد شب را به سه قسمت تقسیم می کرد، پس دو قسمت آن را با نماز می خواند، آنگاه دعا کرده و ما

ص: 40

1- . حیات القلوب ج 1، صفحه 681 به نقل کتاب داستان های پند آموز تبلیغی (یدالله نعلبندی روحانی) صص 120، 121/سید مجتبی، حسینی نژاد، نقش والدین در تربیت دینی فرزندان ص 61.

آمین می گفتیم سپس استغفار می کرد و ما هم استغفار می کردیم و از خدا طلب بهشت می کردیم تا فجر طلوع کند. (1)

17. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم):

إِذَا وَاَعَدَّ أَحَدُكُمْ صَبِيَّةً فَلْيُنْجِزْ

رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

وقتی یکی از شما به فرزند خود وعده ای داد پس به آن وفا کند و از عهد خود تخلف ننماید.

(مستدرک الوسائل، ج 2، ص 626)

تقویت ارتباط کلامی

نمونه هایی از ارتباط کلامی سرور و سالار آزادگان امام حسین علیه السلام با فرزند در حساس ترین روزهای زندگی: در هنگام گفتگو با دخترش سکینه و خواهران، برای تسکین آلام روحی وی فرمود: یا نور عینی! چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که یآوری ندارد. (2) و

ص: 41

1- بحارالانوار، ج 80، ص 115 / سیدمجتبی، حسینی نژاد، نقش والدین در تربیت دینی فرزندان ص 49.

2- محمد، محمودی شهری، موسوعه امام حسین، فی الكتاب و السنه و التاريخ، به ترجمه عبدالهادی مسعودی ص 490 / سیدمجتبی، حسینی نژاد، نقش والدین در تربیت دینی فرزندان ص 77.

همچنین در موقع خداحافظی با فرزندان و خواهران، امام سجاد علیه السلام را به آغوش کشیده و با این کلمات دل نشین او را یاری کردند، پسرم تو پاکیزه ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می باشی و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود. سخنان محبت آمیز و دل ربا تا عمق جان مخاطب تاثیر می گذارد و با ایجاد محبت بیشتر در قلب وی او را بسوی گوینده جذب می کند.

18. قال الامام علي (عليه السلام):

لَا يَصْلِحُ الْكَيْدُ جِدًّا وَلَا هَزْلٌ وَلَا أَنْ يَعِدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّةً ثُمَّ لَا يَفِيَّ لَهَا

امام علي (عليه السلام) فرمود:

شایسته نیست آدمی به جد یا به شوخی دروغ بگوید و شایسته نیست کسی به فرزند خود وعده ای بدهد و به آن وفا ننماید

(وسائل الشیعه، ج3، ص 232)

موعظه و راهنمایی

از مهم ترین حقوق فرزندان راهنمایی آنان توسط والدین است. از آنجایی که نوجوان در مراحل اولیه زندگی راه پرفرازونشیبی در پیش دارد و راهزنان زیادی در کمین او نشسته اند والدینی تجاربی در این زمینه اندوخته اند لازم است در این زمینه با نصیحت ها و راهنمایی های

ص: 42

خود فرزندانشان را از پیمودن در راه خطا و انحراف منع کنند. (1)

به همین جهت خداوند متعال در قرآن کریم نصیحت های یک پدر مهربان و فرزانه را به فرزندش نقل کرده و آن را به عنوان اسوه و الگو برای فرزندان و والدین معرفی می کند. لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می کرد، گفت: پسرم! چیزی را همتای خداوند قرار مده که شرک ظلم بزرگی است. پسرم اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یابد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را در قیامت برای حساب می آورد و خداوند دقیق و آگاه است. پسرم نماز را به پا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و در برابر مصائبی که به تو می رسد شکیبیا باش که این که از کارهای مهم است. (2)

19. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَّصَبْ لَهُ

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

آن کس که نزد او کودکی است باید (در پرورش وی) کودکانه رفتار نماید.

«وسائل الشیعه، ج 5، ص 126»

ص: 43

1- . عبدالکریم، پاک نیا، ص 37

2- . سوره لقمان آیات 13 تا 19/سیدمجتبی، حسینی نژاد، نقش والدین در تربیت دینی فرزندان ص 98.

حجاب (1)

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواست به خانه فاطمه سلام الله علیها برود. من هم در خدمت آن حضرت بودم وقتی به درب خانه رسیدیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست مبارک را بر در گذاشت و فرمود: السلام علیکم.

حضرت زهرا سلام الله علیها جواب داد علیک السلام یا رسول الله، آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اجازه ورود خواست و فاطمه سلام الله علیها اجازه داد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من همراه دارم. فاطمه سلام الله علیها گفت: یا رسول الله من مقنعه بر سر ندارم. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: با گوشه ملحفه سرت را بپوشان. حضرت زهرا سلام الله علیها سر خود را پوشاند. رسول خدا ص فرمود: آیا با همراه هم داخل شوم؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: وارد شوید.

از این روایت استفاده می شود که هر چند اصحاب و یاران خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به منزل زهرا سلام الله علیها رفت و آمد داشتند ولی آن حضرت خود را بطور کامل از آن ها می پوشاند.

ص: 44

1- . اسوه اخلاق ص 31/حسینی نژاد، سیدمجتبی، نقش مادر در عفت دختران، ص 76.

20. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام):

مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبَا

امام علي (عليه السلام) فرمود:

کسی که کودکی دارد باید (در راه تربیت او) کودکانه رفتار نماید.

(وسائل الشیعه، ج 5، ص 126)

پدر مقدس اردبیلی

در حالات پدر مقدس اردبیلی می نویسند که ایشان فردی کشاورز بوده، و روزی مشغول آبیاری بوده است که از جوی آب، سیبی می گیرد و آن سیب را می خواهد بخورد، به سیب دندان می زند و در همین حال به فکر می رود که این سیب حرام است، دنبال صاحب باغ می رود و به صاحب باغ می گوید که یک سیبی را آب آورده بود و من به سیب شما دهان زدم می خواهم شما مرا حلال کنید، صاحب باغ می گوید، من حلال نمی کنم و حلال کردنم شرطی دارد و آن این که، دختری دارم، کور، کر و لال و شل می باشد. اگر شما این دختر بنده را بگیرید، من هم حق خود را حلال می کنم. پدر مقدس اردبیلی بین دوراهی گیر می کند. و در نهایت تصمیم می گیرد که آن دختر را بگیرد. مراسم عقد، برقرار می شود و قدیم ها رسم بود که غالباً داماد دختر را تا شب عروسی همدیگر را نمی دیدند. خلاصه

ص: 45

سخن این که، شب عروسی فرا می رسد: و عروس را در حجله آماده می کنند و به پدر مقدس اردبیلی می گویند، به پیش عروس خانم بروید. ایشان همین که وارد حجله می شود و چشمش به صورت دختر زیبا می افتد. برمی گردد و می گوید، اشتباه شده است. پدرزن، او می گوید، اشتباه نیست، این دختر، زن شماست.

یعنی دختر بنده اگر کور است، نامحرم نگاه نکرده، و نامحرم او را کمتر دیده است اگر لال است یعنی غیبت نکرده است و اگر شل است، یعنی این که بدون اجازه جایی نرفته است و از این جای داستان استفاده می کنیم از دامن زن مرد به معراج می رود. از چنین پدر و مادری، مقدس اردبیلی به دنیا آمده که یکی از ملاقات کنندگان آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. (1)

21. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعَانَ وَلَدَهُ عَلِيَّ بِرِّهِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ وَالتَّأَلُّفِ لَهُ وَتَعْلِيمِهِ وَتَأْدِيبِهِ

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

خداوند رحمت کند پدری را که با نیکی نمودن و مهربانی به فرزندش و با آموزش دادن و ادب کردنش او را در نیکی به خود یاری می کند. (مستدرک الوسائل، ج 2، ص 626)

ص: 46

گروهی از کودکان مشغول بازی بودند.

ناگهان با دیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که به مسجد می رفت، دست از بازی کشیدند و به سوی حضرت دویدند و اطرافش را گرفتند. آنها دیده بودند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را به دوش خود می گیرد و با آنها بازی می کند. به این امید، هر یک دامن پیامبر را گرفته، می گفتند: شتر من باش! پیامبر می خواست هر چه زودتر خود را برای نماز جماعت به مسجد برساند، اما دوست نداشت دل پاک کودکان را برنجانند.

بلال در جستجوی پیامبر از مسجد بیرون آمد، وقتی جریان را فهمید خواست بچه ها را تنبیه کند تا پیامبر را رها کنند. آن حضرت وقتی متوجه منظور بلال شد، به او فرمود: تنگ شدن وقت نماز برای من از این که بخواهم بچه ها را برنجانم بهتر است. پیامبر از بلال خواست برود و از منزل چیزی برای کودکان بیاورد. بلال رفت و با هشت دانه گردو برگشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گردوها را بین بچه ها تقسیم کرد و آنها راضی و خوشحال به بازی خودشان مشغول شدند. (1)

ص: 47

1- ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، داراحیاء التراث العربی، بیروت 1386ق، ج 10. / نقایس الاخبار، ص 286.

بیان: توجه به نیاز و خواسته های کودک از اصول اولیه تربیت است. آسان ترین و پسندیده ترین راه، راضی کردن کودکان و همان روش متواضعانه پیامبر است که علاوه بر تامین نیاز کودک، به آنها نوعی شخصیت نیز می بخشد.

22. قال الامام الصادق (علیه السلام):

الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

طفل هفت سال بازی کند، هفت سال خواندن و نوشتن بیاموزد، هفت سال حلال و حرام (احکام الهی) را یاد بگیرد.

«الكافي، ج 6، ص 46»

مسئولیت پدران

روزی عده ای از کودکان در کوچه مشغول بازی بودند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حین عبور، چشمش به آنها افتاد و خواست نقش بسیار بزرگ پدران و مسئولیت سنگین آنها را در رشد کودک به همراهانشان گوشزد کند. فرمود: وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرانشان. اطرافیان پیامبر با شنیدن این جمله به فکر فرو رفتند. لحظه ای فکر کردند شاید منظور پیامبر، فرزندان مشرکان است که در

ص: 48

تربیت فرزندانشان کوتاهی می کنند.

عرض کردند: یا رسول الله، آیا منظورتان مشرکین است؟ - نه، بلکه پدران مسلمانی را می گویم که چیزی از فرایض دینی رابه فرزندان خود نمی آموزند و اگر فرزندانشان پاره ای از مسائل دینی رافراگیرند، پدران آنها، ایشان را از ادای این وظیفه باز می دارند.

اطرافیان پیامبر با شنیدن این سخن، تعجب کردند که آیا چنین پدران بی مسؤولیتی نیز هستند. پیامبر که تعجب آنها را از چهره شان خوانده بود ادامه داد: تنها به این قانع هستید که فرزندانشان از مال دنیا چیزی را به دست آورند. . . . آنگاه فرمود: من از این قبیل پدران بیزار و آنان نیز از من بیزارند. (1)

بیان: در عصر حاضر، دلیل دور بودن و ناآگاهی قشر عظیمی از کودکان و نوجوانان از مسائل مذهبی، بی توجهی والدینشان به این مساله مهم است.

23. قال الامام الصادق (عليه السلام): دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

فرزند خود را هفت سال آزاد بگذار تا بازی کند.

(الكافي، ج 6، ص 46)

ص: 49

1- . ابن ابی فراس ، ورام: مجموعه ورام ، بنیاد پژوهشهای اسلامی ، 1365 ش ، ج 1، دارالکتب الاسلامیه ، ج 1 و 2. / مستدرک الوسائل، ج 2، ص 625.

سال‌ها از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشته بود. هنوز افکار دوران جاهلیت و تبعیض بین فرزندان وجود داشت. مردی عرب، آن روز برای انجام دادن کاری دست دو فرزندش را گرفت و شرفیاب محض رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شد. هنگامی که نشسته بود، یکی از فرزندان خود رادر آغوش گرفت، به او محبت کرد و او را بوسید و به فرزند دیگری توجهی نکرد. پیغمبر که این صحنه تاثرانگیز را مشاهده کرد نتوانست طاقت بیاورد، پس فرمود: چرا با فرزندان خود به طور عادلانه رفتار نمی‌کنی؟ آن مرد عرب جوابی جز سکوت نداشت.

سرش را پایین انداخت و عرق شرم بر پیشانی اش نشست. او در آن روز دریافت که کارش اشتباه بوده است و فهمید که در نگاه کردن نیز نباید بین فرزندان فرقی گذاشت. (1)24. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَ وَلَدَهُ عَلِيٍّ بِرِّهِ. قَالَ كَيْفَ يُعِينُهُ عَلِيٌّ بِرِّهِ؟ قَالَ يُقْبَلُ مِيسُورَةً وَيَتَجَاوَزُ عَنْ مَعْسُورِهِ وَلَا يُرْهَقُهُ وَلَا يَحْرُقُ بِهِ

ص: 50

1- . ابن شهر آشوب: مناقب , انتشارات علامه , ج 1 و 4. / مکارم الاخلاق، ص 113.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

خدای رحمت کند کسی را که فرزندش را در نیکی به خود یاری می کند. راوی حدیث پرسید: چگونه فرزندمان را در نیکی به خود یاری نماییم؟ حضرت فرمود: آنچه را که کودک در قوه و توان داشته و انجام داده است از او قبول کند، آنچه انجام آن برای کودک سنگین و طاقت فرسا است از او نخواهد، او را به گناه و طغیان وادار نکنند و به او دروغ نگویند و در برابر او مرتکب اعمال جاهلانه (و احمقانه) نشود.

(الکافی، ج 6، ص 50)

تربیت قبل از تولد

ملا محمد تقی مجلسی از علمای بزرگ اسلام است. وی در تربیت فرزندش اهتمام فراوان داشت و نسبت به حرام و حلال، دقت فراوان نشان می داد تا مبادا گوشت و پوست فرزندش با مال حرام رشد کنند. محمدباقر، فرزند ملا محمد تقی، کمی بازیگوش بود. شبی پدر برای نماز و عبادت به مسجد جامع اصفهان رفت. آن کودک نیز همراه پدر بود.

محمدباقر در حیاط مسجد ماند و به بازیگوشی پرداخت. وی مشک پر از آبی را که در گوشه حیاط مسجد قرار داشت با سوزن سوراخ کرد و آب آن را به زمین ریخت. با تمام شدن نماز، وقتی پدر از مسجد بیرون آمد، با دیدن این صحنه، ناراحت شد. دست فرزند را گرفت و به سوی منزل رهسپار شد. رو به همسرش کرد و گفت:

ص: 51

می دانید که من در تربیت فرزندم دقت بسیار داشته ام.

امروز عملی از او دیدم که مرابه فکر واداشت. با این که در مورد غذایش دقت کرده ام که از راه حلال به دست بیاید، نمی دانم به چه دلیل دست به این عمل زشت زده است. حال بگو چه کرده ای که فرزندمان چنین کاری را مرتکب شده است. زن کمی فکر کرد و عاقبت گفت: راستش هنگامی که محمدباقر رادر رحم داشتم، یک بار وقتی به خانه همسایه رفتم، درخت اناری که در خانه شان بود، توجه مرا جلب کرد.

سوزنی را در یکی از انارها فروبردم و مقداری از آب آن را چشیدم. ملا محمدتقی مجلسی با شنیدن سخن همسرش آهی کشید و به رازمطلب پی برد. (1)

بیان: اگر در روایات اسلامی تاکید شده که خوردن غذای حرامولواندک در نطفه تاثیر سوء دارد به همین جهت است. لذا بزرگان علم تربیت گفته اند: تربیت قبل از تولد شروع می شود.

ص: 52

1- . ابن هشام: سیره، منشور المکتبة المصطفی، ج 1 / حسین مظاهری، خانواده در اسلام، ص 161.

25. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (عليه السلام):

رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَيَّ بِرَّهِمَا

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

خداوند رحمت کند پدر و مادری را که فرزندان خویش را در نیکی کردن به خود یاری نمایند.

(مستدرک الوسائل، ج 2، ص 625)

فرزند، نتیجه دعا

علی بن بابویه آن مرد بزرگ الهی، در پنجاه سالگی، هنوز صاحب فرزندی نبود. او که عشق و علاقه وافری به اهل بیت و ائمه اطهار (علیه السلام) داشت، طی نامه ای به یکی از نابیان خاص امام زمان (علیه السلام) از او خواست که از محضر حضرت بقیة الله بخواند برای او دعا کند تا خداوند فرزندی صالح و فقیه به او عنایت فرماید. تقاضای آن مرد عارف و خداشناس به محضر امام (علیه السلام) رسید.

آن حضرت در جواب فرمود: او از همسر خود صاحب فرزند نخواهد شد، اما به زودی همسری نصیب وی خواهد گردید که از وی دارای دو پسر فقیه خواهد گشت. مطابق وعده حضرت امام زمان (علیه السلام)، دوران بی فرزندی سپری شد و خداوند به او سه فرزند پسر داد که دو پسرش به نام های محمد و حسین به برکت هوش و حافظه فوق

ص: 53

العاده شان به بالاترین مراتب فقاہت رسیدند.

محمد معروف به شیخ صدوق در همان دوران طفولیت صاحب نبوغ و هوش سرشاری بود و اساتید خود را به شگفتی وامی داشت. (1)

26. قال الامام الباقر (علیه السلام):

يُحْفَظُ الْأَطْفَالَ بِصَلَاةِ آبَائِهِمْ

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

حفظ اطفال از خطرات و انحراف ها در صلاحیت و شایستگی (وظیفه) پدران آن ها است.

(بحار الانوار، ج 15، ص 178)

کودک و تاثیرات محیط

سال های سال از حادثه مصیبت بار جنگ دوم جهانی گذشته بود. زنی فرانسوی به جراحی مغز احتیاج پیدا کرد. با این که آن زن آلمانی نمی دانست، اما وقتی چاقوی جراحی به رگی از مغز وی اصابت کرد، زن در حال بی هوشی شروع به خواندن سرودی به زبان آلمانی نمود. چاقورا که از رگ برداشتند، خواندن سرود نیز قطع شد.

ص: 54

1- . الايشهى المحلى، شهاب الدين محمد بن احمد ابى الفتح: مستطرف، ناشر عبدالحميد حنفى، ج 1 و 2 / طوسى، الغيبه، ص 188.

تکرار این عمل تعجب پزشکان را در پی داشت.

پس از تحقیقات فراوان، پرده از این راز برداشته شد: هنگام هجوم آلمان به فرانسه، این زن که در آن هنگام کودک خردسالی بیش نبوده، در خیابان شاهد سرودهایی بوده است که سربازان اشغالگر آلمانی می خوانده اند. این سرودها از آن هنگام در ضمیر ناخودآگاه وی محفوظ مانده بوده است.

بیان: موضوع تاثیر پذیری در سنین کودکی، در روایات بسیاری مورد تاکید قرار گرفته است و شاید حکمت خواندن اذان و اقامه در گوش راست و چپ کودک بعد از تولد، همین جهت باشد. (1)

27. رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - إِنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ

رسول اکرم به تعدادی از کودکان نگاه کرد، سپس فرمود: وای بر فرزندان آخر الزمان از پدرانشان. عرض شد یا رسول الله از پدران مشرک آن ها؟ فرمود: نه بلکه از پدران مسلمانشان که هیچ چیز از فرائض مذهبی را به آنان نمی آموزند و اگر خود فرزندان پاره ای از مسائل دینی را فراگیرند آن ها را باز می دارند و تنها به این قانع هستند که فرزندانشان متاع ناچیزی از دنیا بدست آورند، من از این قبیل پدران بری هستم و آنان نیز از من بیزارند.

(مستدرک الوسائل، ج 2، ص 625)

ص: 55

1- . امامی، محمدجعفر: بهترین راه غلبه بر نگرانیها و ناامیدیها، چاپ هشتم، انتشارات نسل جوان، 1368 ش.

بسیار دیده می شد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را در آغوش می گرفت و می بوسید. روزی آن دورا در بغل گرفت و بوسید. شخصی که حضور داشت، وقتی علاقه پیامبر و رفتار وی را با اطفال دید به فکر فرورفت و پیش خود گفت: «آیا تا به حال در اشتباه بوده ام؟ آیا روش اسلام در تربیت فرزند این است؟ اگر این طور است پس من در این مسأله بسیار کوتاهی کرده ام».

به پیامبر نزدیک شد و در حالی که خجالت می کشید سخن بگوید، عرض کرد: «یا رسول الله من دارای ده فرزند کوچک و بزرگ هستم، اما تاکنون هیچ يك از آنها را نبوسیده ام.»

پیامبر از گفته او به قدری ناراحت شد که رنگ چهره مبارکشان تغییر کرد. ایشان به او فرمود: «خداوند مهر و محبت را از قلب تو بیرون کرده است. آن کس که به کودکان ما رحم نمی کند و به بزرگ ما احترام نمی گذارد، از ما نیست.» (1)

28. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

مَنْ فَرَحَّ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَ مَنْ أَقْرَعَ عَيْنَ ابْنٍ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ حَشِيَّةِ اللَّهِ.

ص: 56

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

کسی که دختر بچه خود را شادمان کند مانند کسی است که بنده ای را از فرزندان (حضرت) اسماعیل، آزاد کرده باشد، و آن کس که پسر بچه خود را مسرور و دیده او را روشن کند مانند کسی است که از خوف خدا گریسته باشد.

(مکارم الاخلاق، ص 114)

گام اول در تنبیه کودک

خانواده ای از دست فرزند شرورشان کلافه شده بودند. بی ادبی فرزند خردسال، پدر و همه اهل منزل را رنج می داد. بیرون از منزل نیز کسی از آزار و اذیت او آسایش نداشت. پدر نیز هر بار او را به باد کتک می گرفت، به امید این که بر اثر تنبیه، دست از کارهای زشت بردارد؛ اما فایده ای نداشت.

روزی دست فرزند خود را گرفت و نفس زنان، نزد حضرت ابوالحسن (علیه السلام) آورد و از وی شکایت کرد. حضرت نگاهی به آن مرد کرد و خواست راه و روش تربیت کردن را به او بیاموزد. فرمود: «فرزندت را نزن.»

مرد از خودش پرسید: پس چگونه فرزندم را تربیت کنم. منتظر بود تا ادامه کلام امام را بشنود. امام ادامه داد: «برای ادب کردنش از او دوری و قهر کن.»

مرد گویا دنیای جدیدی در تربیت فرزند به رویش گشوده شد. در همان لحظه تصمیم گرفت شیوه قهر و دوری را پیشه خود سازد و

ص: 57

بافزوندش سخنی نگویید. در همین فکر بود که ادامه کلام امام، او را آگاه تر کرد. امام فرمود: «ولی مواظب باش قهرت زیاد طول نکشد و هرچه زودتر با فرزندت آشتی کن.» (1)

نتیجه: شیوه تنبیه بدنی در تربیت کودک هیچ تأثیری ندارد، بلکه نتیجه عکس دارد. چون علاوه بر عادت به تنبیه، عظمت و ابهت پدر و مادر و یا معلم را نزد کودک خدشه دار می کند و راه برای تربیت بعدی نیز بسته می شود.

29. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم):

إِذَا نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَى وَلَدِهِ فَسَرَّهُ كَانَ لِلْوَالِدِ عِتْقُ نَسَمَةٍ

رسول اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود:

هرگاه پدری با نگاه (مودت آمیز) خود فرزند خویش را مسرور کند، خداوند به او اجر آزاد کردن یک بنده را می دهد.

(مستدرک الوسائل، ج 2، ص 626)

عاق اولاد

بعضی گمان میکنند عاق کردن تنها به والدین و پدر و مادر اختصاص دارد. در حالی که فرزندان هم ممکن است والدین را عاق کنند.

ص: 58

یا علی؛ همان طوری که فرزند بواسطه اطاعت واحسان بوالدین، عاق میشود، همانطور هم والدین بواسطه تادیب و تربیت نکردن فرزند عاق او میشوند.

یا علی؛ خدا لعنت کند پدر و مادری را که سبب عاق (گناه کردن) فرزندشان شوند.

یعنی: پدر مادر فرزندشان را تعالیم و امور دینی و تربیت دینی نمیکنند و آنها در نتیجه نافرمانی میکنند و از پدر و مادر اطاعت و احسان نمیکنند و عاق میشوند.

بعضی از والدین گمان میکنند ادا حقوق فرزندان این است که آنها را به مدرسه های خوب فرستادن و علم روز را یاد بگیرند و دو یا سه تا اصطلاح و . . . حق آنها ادا را کرده اند، در حالی که اینطور نیست، اول باید حقوق واجبه آنها معرفت و شناخت خدا، دین و آداب اسلام و اصول و فروع و اخلاق و . . . یاد فرزندانشان بدهند. (1)

30. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي كَيْفِ يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ؟ فَقَالَ بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَسِتِّ سِنِينَ.

معاویة بن هب از امام صادق - علیه السلام - پرسید، در چه سنی کودک به نماز امر شود؟ حضرت فرمود: بین شش و هفت سالگی.

(وسائل الشیعه، ج 2، ص 3)

ص: 59

حق فرزند(1)

ابوهری گفت:

وقتی که در مدینه بودم ملازم رکاب مبارک امام محمد باقر (علیه السلام) بودم، یک چند روزی آنحضرت مرا ندیدند و بعد محضر مبارکشان رسیدم، حضرت فرمودند:

چند روز است که تو را ندیدم کجا بودی؟

عرض کردم: خدا بمن پسری عنایت فرمود که دستم بآن بند بود.

حضرت فرمود: مبارک باشد اسم او را چه نام گذاشتی؟

گفتم: اسم از را محمد گذاشتم.

حضرت تا این اسم را شنیدند! همیطوری که نشسته بودند سر مبارکشان را بسوی زمین آهسته آهسته میبردند و اسم محمد را تکرار میفرمودند.

تا اینکه صورتشان بزمین نزدیک شد، سپس فرمود: جان خودم وفرزندانم وزنانم وپدر ومادرم وجميع اهل زمین فدای حضرت رسول باد، حالا که اسم مبارکی را روی فرزندت گذاشتی مبادا به او فحش و ناسزا بگویی و او را بزنی و یا باو بدی برسان. بدان؛ هیچ خانه ای نیست که در آن اسم محمد باشد، مگر آنکه آن خانه را هر روز مقدس ومطهر می گردانند.

ص: 60

31. قال الامام الصادق (عليه السلام):

بَادِرُوا أَحْدَاثِكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِيَّةُ

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

احادیث اسلامی را به نوجوانان خود بیاموزید (و در انجام این وظیفه تربیتی تسریع نمایید)، پیش از آن که مخالفان گمراه بر شما پیشی گیرند (و آنان را گمراه سازند).

(الکافی، ج 6، ص 47)

برخورد با بی ادبی فرزند

خانواده ای از دست فرزند شرورشان کلافه شده بودند. بی ادبی فرزند خردسال پدر و همه اهل منزل را رنج می داد بیرون از منزل نیز کسی از آزار و اذیت او آسایش نداشت. پدر نیز هر بار او را به بادکتک می گرفت، به امید این که بر اثر تنبیه، دست از کارهای زشت بردارد؛ اما فایده ای نداشت روزی دست فرزند خود را گرفت و نفس زنان، نزد حضرت ابوالحسن (علیه السلام) آورد و از وی شکایت کرد. حضرت نگاهی به آن مرد کرد و خواست راه و روش تربیت کردن را به او بیاموزد. فرمود: «فرزند را نزن» مرد از خودش پرسید: پس چگونه فرزندم را تربیت کنم منتظر بود تا ادامه کلام امام را بشنود. امام ادامهداد: «برای ادب کردنش از او دوری و قهر کن.»

مرد گویا دنیای جدیدی در تربیت فرزند به رویش گشوده شد

ص: 61

در همان لحظه تصمیم گرفت شیوه قهر و دوری را پیشه خود سازد و با فرزندش سخنی نگوید در همین فکر بود که ادامه کلام امام، او را آگاه تر کرد. امام فرمود: « ولی مواظب باش قهرت زیاد طول نکشد و هر چه زودتر با فرزندت آشتی کن. » (1)

32. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم):

إِذَا بَلَغَتِ الْجَارِيَةُ سِتًّا سِنِينَ فَلَا يُقْبَلُهَا الْغُلَامُ وَالْغُلَامُ لَا يُقْبَلُ الْمَرْأَةَ إِذَا جَاوَزَ سَبْعَ سِنِينَ

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

هنگامی که دختر بچه ای شش ساله شد، پسر بچه ای او را نبوسد و همچنین زن ها از بوسیدن پسر بچه ای که شش از هفت سال تجاوز کرده است، خودداری کنند.

(مکارم الاخلاق، ص 115)

تعلیم قرآن

تعلیم قرآن (2)

زمانی که «فرزدق» در دوران کودکی، همراه پدرش به حضور امام علی (علیه السلام) رسید، امام از پدرش سؤال کرد: «این پسر کیست؟»

جواب داد: «او فرزند من است و هم نام دارد.»

ص: 62

1- . بحار الانوار، ج 101 ص 99. صد حکایت تربیتی ص 23.

2- . در سایه آفتاب، خاطرات حسن رحیمیان، ص 194. صد حکایت تربیتی ص 25.

پدر فرزдық در ادامه سخنش گفت: «شعر و کلام عرب را آن چنان به او آموختم که مهارت کامل در این فن دارد.»

آن مرد انتظار داشت که فرزندش مورد تشویق امام (علیه السلام) قرار بگیرد، ولی امام (علیه السلام) که افتخار کودک مسلمان را در فراگیری قرآن می دانست فرمود: «اگر قرآن را به او یاد می دادی برایش بهتر بود.» فرزдық وقتی این سخن امام را شنید به فکر فرورفت. کلام امام (علیه السلام) در قلبش نشست و این سخن همیشه در خاطرش ماند از آن لحظه خودش را مقید کرد تا وقتی قرآن را حفظ نکند آرام نشیند. چنین نیز کرد و قرآن را کاملاً حفظ نمود.

33. قَالَ أَبِي الْحَسَنِ (علیه السلام):

إِذَا آتَتْ عَلِيَّ الْجَارِيَةَ سِتُّ سِنِينَ لَمْ يَجْزْ أَنْ يُقْبَلَهَا رَجُلٌ لَيْسَتْ هِيَ بِمَحْرَمٍ لَهُ وَلَا يَضُمُّهَا إِلَيْهِ

امام کاظم (علیه السلام) فرمود:

وقتی دختر بچه شش ساله شد، جایز نیست مرد نامحرم او را ببوسد، و همچنین نمی تواند او را در آغوش بگیرد (بغل کند).

(وسائل الشیعه، ج 5، ص 28)

ص: 63

کلید خوشبختی (احترام به فرزند هشت ساله)

در شرح حال آیت الله العظمی میرزای شیرازی بزرگ آمده است:

«چون اذن دخول داده می شد و فردی از خانواده اش داخل اطاق (میرزای شیرازی) می شد، میرزا در مقابلش بر می خاست و او را با کمال ادب احترام می نمود. حتی من دیدم که این رفتار را با فرزند هشت یا نه ساله اش انجام می داد. من (آقا بزرگ طهرانی) نزد ایشان بودم که خادم وارد شد و اجازه دخول برای وی (فرزند میرزا) خواست. میرزا اجازه فرمود و فرزندشان وارد شد و سلام کرد و ایستاد. میرزا اجازه نشستن داد و دوزانو بر زمین نشست و چشم به زمین انداخت. پدرش از احوال و درس او جو یا شد و در هر مرتبه او را جز با «آقا» خطاب نمی کرد. پس از مدتی فرزندشان اجازه خروج خواست. میرزا به وی اجازه فرمود و به احترام او برخاست.»⁽¹⁾

34. قَالَ الامام علي (عليه السلام):

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صِبْغَاراً تَسُوذُوا بِهِ كِبَاراً

امام علي (عليه السلام) فرمود:

در خردسالی علم بیاموزید تا در بزرگسالی به برتری و سیادت نائل آید.

(شرح ابن ابی الحدید، ج 20، ص 267)

ص: 64

1- . شرح زندگانی میرزای شیرازی نوشته: آقا بزرگ طهرانی، ص 49) ص 151.

مردی بود در «مرو»، که او را «نوح بن مریم» می گفتند و قاضی و رئیس مرو بود و ثروتی بسیار داشت. او را دختری بود با کمال و جمال، که بسیاری از بزرگان وی را خواستگاری کردند و پدر، در کار دختر سخت متحیر بود و نمی دانست او را به که دهد. می گفت: اگر دختر را به یکی دهم، دیگران آزرده می شوند و فرو مانده بود.

قاضی، خدمتکار جوانی داشت، بسیار پارسا و دیندار، نامش «مبار» بود و باغی داشت بسیار آباد و پر میوه روزی به او گفت: امسال به تاکستان (باغ انگور) برو و از آنها نگهداری کن. خدمتکار برفت و دو ماه در آن باغ به کار پرداخت.

روزی قاضی به باغ آمد و گفت: ای مبارک! خوشه ای انگور بیاور.

جوان، انگوری بیاورد، ترش بود قاضی گفت: برو خوشه ای دیگر بیاور، آورد، باز هم ترش بود. قاضی گفت: نمی دانم باغ به این بزرگی، چرا انگور برش پیش من می آوری و انگور شیرین نمی آوری؟!

مبارک گفت: من نمی دانم کدام انگور شیرین است و کدام ترش! قاضی گفت: سبحان الله! تو امروز دو ماه است که انگور می خوری و هنوز نمی دانی شیرین کدام است؟

گفت: ای قاضی! به نعمت تو سوگند که من هنوز از این انگور نخورده ام و مزه اش را ندانم که ترش است یا شیرین!

پرسید: چرا نخورده ای؟

گفت: توبه من گفتم که انگور نگاه دار، نگفتم که انگور بخور و من چگونه می توانستم خیانت کنم!

قاضی بسیار شگفت زده شد و گفت: خدا تو را بدین امانت نگه دارد. قاضی چون دانست که این جوان، بسیار عاقل و دیندار است، گفت: ای مبارک! مرا در تورغبت افتاد، آنچه می گویم، باید انجام دهی! گفت: اطاعت می کنم.

قاضی گفت: ای مبارک! مرا دختر است زیبا، که بسیاری از بزرگان او را خواستگاری کرده اند، نمی دانم به که دهم، تو چه صلاح می دانی؟ مبارک گفت: کافران در جاهلیت، در پی نسب بودند و یهودیان و مسیحیان، روی زیبا می خواستند و در زمان پیامبر ما، دین می جستند و امروز، مردم ثروت طلب می کنند. تو هر کدام را خواهی اختیار کن!

قاضی گفت: ای قاضی! آخر من یک خدمتکارم، دخترم را چگونه به من می دهی و او کی مرا می خواهد؟!

قاضی گفت: بر خیز و با من به منزل بیا، تا چاره کنم. چون به خانه آمدند.

قاضی به مادر دختر گفت: ای زن! این خدمتکار، جوانی بسیار پارسا و شایسته است، مرا رغبت افتاد که دخترم را به او بدهم، تو چه می گویی؟

زن گفت: هر چه تو گویی، اما بگذار بروم و داستان را برای دخترم بگویم، بینم نظر او چیست. مادر بیامد و پیغام پدر به او رسانید.

دختر گفت: چوپان این جوان دیندار و امین است، می پذیرم و آنچه شما فرمایید، من همان کنم و از حکم خدا و شما بیرون نیایم و نافرمانی نکنم! قاضی، دخترش را به مبارک داد، با ثروتی بسیار پس از چندی، خدای تعالی به آنان پسری داد که نامش را «عبداللّه بن مبارک» گذاشتند و تا جهان هست، حدیث او کنند به زهد و علم و پارسایی! (1)

35. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم):

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا غَشَى امْرَأَتَهُ وَفِي الْبَيْتِ صَبِيٌّ...

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قسم به آنکه جانم در دست اوست، اگر مردی با همسر خود آمیزش کند و در آنجا، کودک بیداری آن دورا در حال آمیزش ببیند و سخنان آنان و همچنین صدای تنفسشان را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد، چه دختر باشد و یا پسر، سرانجام به زنا آلوده می شود.

(وسائل الشیعه، ج 5، ص 16)

ص: 67

1- . خواندنیهای ادب پارسی/110؛ نصیحة الملوک، محمدغزالی/263، بانندی تغییر. ص 28.

در آستانه شروع جنگ بدر، مسلمانان می کوشیدند هرچه زودتر خود را به سپاهیان اسلام برسانند. در این میان، پدر و پسری بر سر اینکه کدام یک به میدان برود و کدام یک در خانه بماند، به بحث و مشاجره پرداختند. پدر می گفت: من به جهاد می روم و تو در خانه بمان. پسر نیز می گفت: خیر، تو بمان و من به جهاد می روم. در نهایت، قرعه انداختند و قرعه به نام پسر افتاد و او به جهاد رفت و شهید شد.

بعد از مدتی، پدر، پسر را در عالم رؤیا، در سعادت بی نظیری دید که به او می گوید: پدر جان! آنچه خدا به ما وعده داده بود، همه حق و راست بود. پدر نزد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و گفت: یا رسول الله! اگر چه من پیر شده ام و استخوان هایم ضعیف و سست شده است، ولی آرزوی شهادت دارم. من نزد شما آمده ام تا دعایم کنید که خداوند شهادت را روزی من کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دست به دعا برداشت و فرمود: خدایا! برای بنده مؤمن شهادت روزی فرما. یک سال بعد در جریان جنگ احد، آن پیر مرد به فیض عظیم شهادت رسید. [\(1\)](#)

ص: 68

1- . محمدجواد صاحبی، حکایت ها و هدایت ها در آثار استاد مطهری، قم، انتشارات تبلیغات اسلامی، 1368، ص 45.

36. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم):

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ حَتَّى فِي الْقَبْلِ

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

خداوند دوست دارد که میان فرزندانمان عادلانه رفتار کنید، حتی در بوسیدن آنها.

(میزان الحکمه، ح 22665)

حکایت آن درخت

در میان بنی اسرائیل عابدی بود. وی را گفتند: «فلان جا درختی است و قومی آن را می پرستند» عابد خشمگین شد، برخاست و تبر بر دوش نهاد تا آن درخت را برکند. . . ابلیس به صورت پیری ظاهر الصلاح، بر مسیر او مجسم شد، و گفت: «ای عابد، برگرد و به عبادت خود مشغول باش!» عابد گفت: «نه، بریدن درخت اولویت دارد» مشاجره بالا گرفت و درگیر شدند.

عابد بر ابلیس غالب آمد و وی را بر زمین کوفت و بر سینه اش نشست. . . ابلیس در این میان گفت: «دست بدار تا سخنی بگویم، توکه پیامبر نیستی و خدا بر این کار تو را مامور ننموده است، به خانه برگرد، تا هر روز دو دینار زیر بالش تو نهم؛ با یکی معاش کن و دیگری را انفاق نما و این بهتر و صوابتر از کندن آن درخت است»؛ عابد با خود گفت: «راست می گوید، یکی از آن به صدقه دهم و آن

ص: 69

دیگر هم به معاش صرف کنم» و برگشت.

بامداد دیگر روز، دو دینار دید و برگرفت. روز دوم دو دینار دید و برگرفت. روز سوم هیچ نبود. خشمگین شد و تبر برگرفت. باز در همان نقطه، ابلیس پیش آمد و گفت: «کجا؟» عابد گفت: «تا آن درخت برگردم»؛ گفت «دروغ است، به خدا هرگز نتوانی کند» در جنگ آمدند. ابلیس عابد را بیفکند چون گنجشکی در دست! عابد گفت: « دست بدار تا برگردم. اما بگو چرا بار اول بر تو پیروز آمدم و اینک، در چنگ تو حقیر شدم؟»

ابلیس گفت: «آن وقت تو برای خدا خشمگین بودی و خدا مرا مسخر تو کرد، که هرکس کار برای خدا کند، مرا بر او غلبه نباشد؛ ولی این بار برای دنیا و دینار خشمگین شدی، پس مغلوب من گشتی.» (1)

37. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): **يَبْتَ لَا صَبِيَانَ فِيهِ لَا بَرَكَهَ فِيهِ**

خانه ای که کودک در آن نباشد، برکت ندارد.

(کنز العمال، ح 44425)

ص: 70

1- . کیمیای سعادت، ص 757.

خواجه ای غلامش را میوه ای داد. غلام میوه را گرفت و با رغبت تمام می خورد. خواجه، خوردن غلام را می دید و پیش خود گفت: کاشکی نیمه ای از آن میوه را خود می خوردم. بدین رغبت و خوشی که غلام، میوه را می خورد، باید که شیرین و مرغوب باشد. پس به غلام گفت: يك نیمه از آن به من ده که بس خوش می خوری.

غلام نیمه ای از آن میوه را به خواجه داد؛ اما چون خواجه قدری از آن میوه خورد، آن را بسیار تلخ یافت. روی در هم کشید و غلام را عتاب کرد که چنین میوه ای را بدین تلخی، چون خوش می خوری. غلام گفت: ای خواجه! بس میوه شیرین که از دست تو گرفته ام و خورده ام. اکنون که میوه ای تلخ از دست تو به من رسیده است، چگونه روی در هم کشم و باز پس دهم که شرط جوانمردی و بندگی این نیست. صبر بر این تلخی اندک، سپاس شیرینی های بسیاری است که از تو دیده ام و خواهم دید. [\(1\)](#)

38. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

إِنَّ الْوَلَدَ الصَّالِحَ رِيحَانَةٌ مِنْ رِياحِينَ الْجَنَّةِ

فرزند شایسته، گلی از گل های بهشت است.

(کافی، ج 6، ص 3، ح 10)

ص: 71

خداوندا چه زیبا صفت است...

روزي ملك الموت نزد حضرت موسي (عليه السلام) آمد همينكه چشم موسي (عليه السلام) به او افتاد پرسيد براي چه آمده اي؟ منظورت ديدار است يا قبض روح من.

گفت براي قبض روح.

موسي (عليه السلام) مهلت خواست تا مادر و خانواده خود را ببيند و وداع نمايد. ملك الموت گفت اين اجازه را ندارم. گفت آنقدر مهلت بده تا سجده اي كنم.

او را مهلت داد.

به سجده رفت و در ان حالت گفت خدايا ملك الموت را امر كن مهلت دهد تا مادرم و خانواده ام را وداع كنم.

خداوند به عزرائيل امر كرد قبض روح حضرت موسي (عليه السلام) را تاخير اندازد تا مادر و خانواده اش را ببيند.

موسي (عليه السلام) پيش مادر آمده گفت مادر جان مرا حلال كن

سفري در پيش دارم

پرسيد چه سفري.

جواب داد سفر آخرت.

مادرش شروع به گريه كرد. با او وداع نموده پيش زن و فرزند خود رفت. با همه آنها نيز وداع كرد.

ص: 72

بچه کوچکی داشت که بسیار مورد علاقه اش بود. دامن پیراهن حضرت موسی (علیه السلام) را گرفت زار زار گریه می کرد. حضرت موسی نمی توانست خودداری کند شروع به گریه کرد. خطاب رسید موسی اکنون که پیش ما می آئی چرا آنقدر گریه می کنی؟

عرض کرد: پروردگارا! به واسطه بچه هایم گریه می کنم چون به آنها بسیار مهربانم و علاقمند. خطاب رسید موسی! با عصای خود به نزدیک دریا برو. عصا را به دریا بزن. . . . حضرت موسی (علیه السلام) عصا را به دریا زد. دریا شکافته شد و سنگ سفیدی نمایان گشت.

کرم ضعیفی را در دل سنگی مشاهده کرد که برگ سبزی بر دهان داشت. و مشغول خوردن بود.

خداوند خطاب کرد که موسی! در میان این دریا و دل این سنگ، کرمی به این ضعیفی را فراموش نمی کنم آیا اطفال تو را فراموش می کنم.

آسوده خاطر باش من آنها را نیکو حافظم.

موسی (علیه السلام) به ملك الموت گفت ماموریت خود را انجام بده و عزرائیل او را قبض روح کرد. (1)

ص: 73

1- . کتاب شجره طویی ص 279.

إِذَا أَرَدْتَ الْوَلَدَ فَقُلْ عِنْدَ الْجَمَاعِ: اَللّٰهُمَّ اِزْرِقْنِيْ وَلَدًا وَّ اجْعَلْهُ تَقِيًّا لَيْسَ فِيْ خَلْقِهِ زِيَادَةٌ وَّ لَا نُقْصَانٌ وَّ اجْعَلْ عَاقِبَتَهُ اِلَى خَيْرٍ

هرگاه فرزند خواستی، هنگام آمیزش بگو: بار الها! به من فرزندی عطا کن و او را با تقوا قرار ده و در آفرینش او، کم و زیادی نباشد و او را عاقبت به خیر گردان.

کافی، ج 6، ص 10، ح 12

نامه ای به ابوذر

نامه ای به دست ابوذر رسید آن را باز کرد و خواند. از راه دور آمده بود. شخصی به وسیله نامه از او تقاضای اندرز جامعی کرده بود. او از کسانی بود که ابوذر را می شناخت که چقدر مورد توجه رسول اکرم بوده، و رسول اکرم چه قدر او را مورد عنایت قرار می داده، و باسخنان بلند و پرمعنای خویش به او حکمت می آموخته است.

ابوذر در پاسخ فقط يك جمله نوشت، يك جمله کوتاه: "با آن کس که بیش از همه مردم او را دوست می داری، بدی و دشمنی مکن". نامه را بست و برای طرف فرستاد.

آن شخص بعد از آنکه نامه ابوذر را باز کرد و خواند، چیزی از آن سر در نیاورد.

با خود گفت، یعنی چه؟ مقصود چیست؟ با آن کس که بیش از

همه مردم او را دوست می‌داری بدی و دشمنی نکن، یعنی چه؟ مگر ممکن است که آدمی، محبوبی داشته باشد - آن هم عزیزترین محبوبها و با او بدی بکنند؟!

بدی که نمی‌کند سهل است، مال و جان و هستی خود را در پای او می‌ریزد و فدا می‌کند. از طرف دیگر با خود اندیشید که شخصیت گوینده جمله را نباید از نظر دور داشت، گوینده این جمله ابوذر است. ابوذر، لقمان امت است و عقلی حکیمانه دارد، چاره‌ای نیست باید از خودش توضیح بخواهم.

مجدداً نامه‌ای به ابوذر نوشت و توضیح خواست.

ابوذر در جواب نوشت: "مقصودم از محبوبترین و عزیزترین افراد در نزد تو همان خودت هستی. مقصودم شخص دیگری نیست. تو خودت را از همه مردم بیشتر دوست می‌داری. اینکه گفتم با محبوبترین عزیزانت دشمنی نکن، یعنی با خودت خصمانه رفتار نکن. مگر نمی‌دانی هر خلاف و گناهی که انسان مرتکب می‌شود، مستقیماً صدمه‌اش بر خودش وارد می‌شود و ضررش دامن خودش را می‌گیرد".⁽¹⁾

ص: 75

40. امام صادق علیه السلام:

مِيرَاثُ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْوَلَدُ الصَّالِحِ...؛

میراث خداوند به بنده مؤمنش فرزند صالح است

(وسائل الشیعة، ج 15، ص 97)

احترام به پدر

امام سجاد (علیه السلام): خداوندا! مرا بر تربیت فرزندانم کمک فرما. (1)

یکی از ارادتمندان امام خمینی قدس سره می گوید: یک بار که به محضر ایشان در جماران رسیدم. یکی از مسئولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید و پدر سالخورده اش نیز همراه او بود.

وقتی خواست به حضور امام برسد خود جلوتر از پدر حرکت می کرد. پس از تشریف خدمت امام، پدرش را معرفی کرد. امام نگاهی به آن مسؤل کرد و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟

عرض کرد: آری.

امام فرمود: پس چرا جلوی او راه افتادی و وارد شدی؟ (2)

ص: 76

1- صحیفه سجادیه، دعای بیست و پنجم.

2- سرگذشت های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج 2، ص 29 - راوی آیت الله توسلی (کتاب سبزتر از سبزمهدی غلامعلی ص 25).

41. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِهِمْ. قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بِإِطْعَامِهِمُ الْحَلَالَ؛

فرزندانتان را در رحم مادرانشان تربیت کنید. سؤال شد: این چطور ممکن است، ای رسول خدا؟ فرمودند: با خوراندن غذای حلال (به مادرانشان).

(جُنگ مهدوی، ص 132)

مهربانی پیامبر در حال نماز خواندن نسبت به سیدالشهدا (علیه السلام)

روزي پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با جمعی از مسلمانان، در نقطه ای نماز می گزارد. موقعی که آن حضرت به سجده رفت، حسین (علیه السلام) که آن موقع کودک خردسالی بود، در پشت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار شد و به پاهای خود حرکت داد و هی هی می کرد. وقتی پیغمبر خواست سر از سجده بردارد او را گرفت و کنار خود به زمین گذارد. باز در سجده های دیگر این کار تکرار شد تا این که نماز به پایان رسید. یک یهودی که ناظر این صحنه بود، پس از نماز به حضرت عرض کرد: «شما با کودکان خود طوری رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم.»

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جواب فرمودند: «اگر شما به خدا و رسول او ایمان می داشتید، با کودکان خود به عطف و مهربانی رفتار می کردید.» آری مهر و محبت پیغمبر عظیم الشان اسلام با یک

ص: 77

کودک، چنان آن مرد یهودی را تحت تاثیر قرار داد که از صمیم قلب، آیین مقدس اسلام را پذیرفت. (1)

42. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

الْبَنَاتُ هُنَّ الْمُسَدِّفَاتُ الْمُبَارَكَاتُ، مَنْ كَانَتْ لَهُ ابْنَةٌ وَاحِدَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ، وَ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ ابْنَتَانِ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ بِهِمَا، وَ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ ثَلَاثُ بَنَاتٍ أَوْ مِثْلَهُنَّ مِنَ الْأَخَوَاتِ وَضَعَ عَنْهُ الْجِهَادُ وَالصَّدَقَةُ

دختران، دلسوز، مددکار و بابرکت اند. هر کس یک دختر داشته باشد، خداوند، او را پوششی از دوزخ قرار می دهد و هر کس دو دختر داشته باشد، به خاطر آن وارد بهشت می شود و هر کس سه دختر یا مانند آن خواهر داشته باشد، جهاد و صدقه از او برداشته می شود.

(کنز العمال، ح 45399)

تشبیه زیبا

با یکی از دوستان خوبم بر سر سفره نشسته بودیم. او به پیاز علاقه داشت و به خوردن آن مشغول بود. کودکی در آن جا بود، مقداری از آن پیاز را دهان گذاشت. اشکش سرازیر شد و زبانش سوخت و آن رازها کرد. دوستم خندید؛ خنده ای پر بار و پر از برداشت؛ که عده ای به

ص: 78

خاطر جهتی از چیزهایی می گذرند، اما عده ای دیگر، همان چیز را به همان خاطر می خواهند. آن تیزی و تندی که کودک را فراری کرده، مرا به سوی خود کشانده است و سپس ادامه داد در برابر سختی ها و ناراحتی ها عده ای به همان خاطر که ما فرار می کنیم، به استقبال می روند و از سختی ها بهره می گیرند. همان دردها و فشارها که ما را از پای در می آورد، همان ها به عنوان پا، عامل حرکت و پیشرفت و ورزیدگی عده ای می شود. (1)

43. امام باقر (صلی الله علیه و آله و سلم):

شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبُرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ شَرُّ الْأَبْنَاءِ

مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرُ إِلَى الْعُقُوقِ

بدترین پدران کسی است که [در نیکی از حد اعتدال خارج شود و] به زیاده روی بگراید و بدترین فرزندان فرزندی است که در اثر کوتاهی، به عاق والدین دچار شود.

(تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 486)

ص: 79

1- . آیه های سبز از استاد صفایی حائری.

شريك بن عبدالله نخعی از دانشمندان معروف اسلامی در قرن دوم بود، مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسی) به علم و هوش شريك، اطلاع داشت، او را به حضور طلبید و اصرار کرد که منصب قضاوت را قبول کند، او که می دانست قضاوت در دستگاه طاغوتی عباسیان، گناه بزرگ است، قبول نکرد.

مهدی عباسی اصرار کرد که او معلم فرزندانش گردد، او به شکلی از زیر بار این پیشنهاد نیز خارج شد و نپذیرفت.

تا اینکه روزی خلیفه عباسی به وی گفت: من از تو سه توقع دارم که باید یکی از آنها را بپذیری:

1- قضاوت 2- آموزگاری

3- امروز مهمان من باشی و بر سر سفره ام بنشینی.

شريك، تاءملی کرد و سپس گفت: اکنون که به انتخاب یکی از این سه کار مجبور هستم ترجیح می دهم که مورد سوم (مهمانی) را بپذیرم.

خلیفه قبول کرد و به آشپز خود، دستور داد: لذیذترین غذاها را آماده نماید و از شريك، به بهترین وضع ممکن پذیرائی نماید.

پس از آماده شدن غذا، شريك که آن روز از آن غذاهای لذیذ و گوناگون نخورده بود، با حرص و ولع از آنها خورد، در همین حال

یکی از نزدیکان خلیفه به خلیفه گفت: همین روزها، شریک، هم منصب قضاوت را می پذیرد و هم منصب آموزگاری فرزندان شما را، و اتفاقاً همین طور هم شد و او عهده دار هر دو مقام گردید.

از طرف دستگاه عباسی، حقوق و ماهیانه مناسبی برایش معین کردند، روزی شریک با متصدی پرداخت حقوق، حرفش شد.

متصدی به او گفت: مگر گندم به ما فروخته ای که این همه توقع داری؟

شریک، جواب داد:

چیزی بهتر از گندم به شما فروخته ام، من دینم را به شما فروخته ام.

آری غذای حرام و لقمه ناپاک، آنچنان قلب او را تیره و تار کرد، که او به راحتی جزء درباریان دستگاه ظلمه گردید، و به این ترتیب انسان خوبی بر اثر غذای آلوده، منحرف و عاقبت به شر شد. (1)

44. امام علی (علیه السلام):

لَا أَدَبَ مَعَ غَضَبٍ

با خشم، تربیت [ممکن] نیست

(غرر الحکم، ح 10529)

ص: 81

1- . داستان دوستان ج 1 تالیف: محمد محمدی اشتهاردی.

یزید بن معاویه فرزندی داشت که او را معاویه نام گذارد، وقتی یزید مرد خلافت به او رسید اما پسر یزید خلافت را نپذیرفت و در یک سخنرانی چنین گفت: ای مردم! من تمایلی به ریاست بر شما ندارم و به خاطر ناخشنودی شما امنیتی هم احساس نمی‌کنم بلکه ما گرفتار شما و شما گرفتار فرمانروایی ما شدید.

جدّم معاویه با علی بن ابی طالب که به خاطر پیش قدمی و سابقه اش در اسلام، شایسته خلافت بود بر سر خلافت جنگید و می‌دانید که مرتکب چه اعمال زشتی شد و شما هم می‌دانید که چه کارهای زشتی را به همراهی او انجام دادید و در پایان گرفتار اعمال خود شد و در گور فرورفت. آن گاه خلافت به پدرم یزید رسید و سزاوار بود که آن را نمی‌پذیرفت زیرا شایستگی آن را نداشت.

او هم مرتکب کارهای ناپسند شد و اعمال خود را نیکو دانست، مدت حکومت او کوتاه بود و به زودی آثار او نابود گردید و شعله فسادش خاموش شد و اکنون اعمال زشتش غم مرگ او را از یاد ما برده است.

سپس گفت: اینک من سومین نفر این خانواده هستم که افراد بی‌علاقه به خلافت من بیشتر از علاقمندان به آن هستند، من هرگز بار گناه شما را به دوش نمی‌گیرم، هر چه خود می‌دانید عمل کنید و

خلافت را به هر که می خواهید بسپارید.

مروان برخاست و گفت: شما به روش عمر عمل کنید.

او پاسخ داد: ای مروان! مرا با فریبکاری از دینم دور می کنی؟ واللّٰه! اگر خلافت غنیمتی بود ما به سهم خود رسیدیم و اگر شرّ و گرفتاری بود برای نسل ابوسفیان کافی است آن گاه از منبر پایین آمد.

مادرش به او گفت: ای کاش لکه خونی می بودی.

پسرش گفت: دوست داشتم که چنین می بودم و نمی فهمیدم که خداوند آتشی دارد که هر کس با او مخالفت کند و حق دیگری را غصب نماید به آن آتش، عذابش می کند. (1)

45. امام صادق (علیه السلام):

بَادِرُوا أَحَدَانَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِيَّةُ

فرزندانتان را با کلام [ما] آشنا کنید پیش از آن که مرجئه (و دیگر فرقه های منحرف عقیدتی) بر شما سبقت بگیرند [و آنان را منحرف سازند].

(فروع کافی، ج 2، ص 94)

ص: 83

1- . بحار الانوار، ج 46، ص 118.

سراج الدین سکاکی از علمای اسلام بوده و در عصر خوارزمشاهیان می زیسته و از مردم خوارزم بوده است.

سکاکی نخست مردی آهنگر بود. روزی صندوقچه ای بسیار کوچک و ظریف از آهن ساخت که در ساختن آن رنج بسیار کشید. آن را به رسم تحفه برای سلطان وقت آهن ساخت که در ساختن آن رنج بسیار کشید آن را به رسم تحفه برای سلطان وقت برد. سلطان و اطرافیان به دقت به صندوقچه تماشا کردند و او را تحسین نمودند.

در آن وقت که منتظر نتیجه بود مرد دانشمندی وارد شد و همه او را تعظیم کردند و دوزانو پیش روی وی نشستند. سکاکی تحت تأثیر قرار گرفت و گفت: او کیست؟ گفتند: او یکی از علماء است.

از کار خود متأسف شد و پی تحصیل علم شتافت. سی سال از عمرش گذشته بود، که به مدرسه رفت و به مدرس گفت: می خواهم تحصیل علم کنم. مدرس گفت: با این سن و سال فکر نمی کنم به جانی برسی، بیهوده عمرت را تلف مکن.

ولی او با اصرار مشغول تحصیل شد. اما به قدری حافظه و استعدادش ضعیف بود که استاد به او گفت: آن مسأله فقهی را حفظ کن پوست سگ با دباغی پاک می شود بارها آن را خواند و فردا در نزد استاد چنین گفت: سگ گفت: پوست استاد با دباغی پاک

می شود! استاد و شاگردان همه خندیدند و او را به باد مسخره گرفتند.

اما تا ده سال تحصیل علم نتیجه ای برایش نداشت و دلتنگ شد و رو به کوه و صحرا نهاد به جایی رسید که قطره های آب از بلندی بروی تخته سنگی می چکید و بر اثر ریزش مداوم خود، سوراخی در دل سنگ پدید آورده بود.

مدتی با دقت نگاه کرد، سپس با خود گفت: دل تو از این سنگ، سخت تر نیست، اگر استقامت داشته باشی سرانجام موفق خواهی شد. این بگفت و به مدرسه بازگشت و از چهل سالگی با جدیت و حوصله و صبر مشغول تحصیل شد تا به جایی رسید که دانشمندان عصر وی در علوم عربی و فنون ادبی با دیده اعجاب می نگریستند.

کتابی به نام مفتاح العلوم مشتمل بر دوازده علم از علوم عربی نوشت که از شاهکارهای بزرگ علمی و ادبی به شمار می رود. (1)

46. امام صادق (علیه السلام):

مَنْ أَكَلَ سَفَرَجَلَةً عَلَى الرَّيْقِ طَابَ مَأْوُهُ وَ حَسَنَ وُلْدُهُ

هر کس ناشتا یک به بخورد، نطفه اش پاکیزه می شود

و فرزندش نیکو می گردد

(کافی، ج 6، ص 357، ح 3)

ص: 85

1- . داستانهای ما 3/45/یکصد موضوع 500 داستان، سید علی اکبر صداقت.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر بالین جوانی که در حال مرگ بود، حاضر شد و فرمود: ای جوان کلمه توحید (لا اله الا الله) بر زبان بیاور. جوان زبانش بند آمده بود و قادر بود ادای توحید نبود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به حاضرین فرمود: آیا مادر این جوان در اینجا حاضر است؟

زنی که در بالای سر جوان ایستاده بود گفت: آری، من مادر او هستم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا تو از فرزندت راضی و خشنود هستی؟ گفت: نه، من مدت شش سال است که با او حرف نزده ام.

فرمود: ای زن او را حلال کن و از او راضی باش! گفت برای رضایت خاطر شما او را حلال کردم، خداوند از او راضی باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رو به آن جوان نمود و کلمه توحید را به او تلقین نمود. جوان بعد از رضایت مادر زبانش باز شد و به یگانگی خدا اقرار کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای جوان چه می بینی؟ گفت: مردی بسیار زشت و بدبو را مشاهده می کنم و اکنون گلوی مرا گرفته است. پیامبر دعائی به این مضمون به جوان یاد داد و فرمود: بخوان: ای خدایی که عمل اندک را می پذیری و از گناه و خطای بزرگ درمی گذری از

من نیز عمل اندک را بپذیر و از گناه بسیار من درگذر، چرا که تو بخشنده و مهربانی.

جوان دعا را آموخت و خواند؛ سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسید: اکنون چه می بینی؟ گفت: اکنون مردی (ملکی) را می بینم که صورتی سفید و زیبا و پیکری خوشبو و لباسی زیبا بر تن دارد و با من خوش رفتاری می کند (بعد از دنیا رحلت کرد). (1)

47. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

مَا مِنْ امْرَأَةٍ حَامِلَةٍ أَكَلَتْ الْبَطِيخَ إِلَّا يَكُونُ مَوْلُودُهَا حَسَنَ الْوَجْهِ وَالْخُلُقِ

هیچ زن بارداری نیست که خربزه بخورد، مگر این که فرزندش زیبا و خوش اخلاق می گردد.

(طب النبی صلی الله علیه و آله و سلم، ص 10)

کتک به پدر

ابوقحافه پدر ابوبکر از دشمنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را فحش داد، پسرش ابوبکر پدر را گرفت و بر دیوار کوبید.

ص: 87

1- . درسهای از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 116- امالی شیخ طوسی 1/63.

این خبر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر را طلبید و به او فرمود: با پدرت چنین کردی؟

ابوبکر گفت: آری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: برو ولی با پدر، چنین رفتار را انجام نده. (1)

48. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَطْعِمُوا الْمَرْأَةَ فِي شَهْرِهَا الَّذِي تَلِدُ فِيهِ التَّمْرَ فَإِنَّ وَلَدَهَا يَكُونُ حَلِيمًا نَقِيًّا

به زن، در ماهی که زایمان کرده، خرما بدهید، چرا که فرزند او بردبار و پاک می شود.

(مکارم الأخلاق، ص 169)

سخن حکیمانه ای از زهرا (علیها السلام)

در اخبار اسلامی آمده که روزی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد بالای منبر از مردم سوال کرد ای شیئی خیر للمرئیه برای زن چه خوب است؟ کسی جوابی نداد.

حضرت علی (علیه السلام) می گوید: من این مسئله را نزد فاطمه (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح کردم.

ص: 88

حضرت فاطمه فرمود: «ما من شیءٍ خیر للمرأة من ان لاتریرجلا ولا یراها»؛ برای زن چیزی از این بهت نیست، که مرد بیگانه ای را نبیند و مرد بیگانه ای هم ارا نبیند.

علی (علیه السلام) می گوید: من جواب فاطمه را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم، پیامبر فرمود: فاطمه درست گفته، براستی او پاره تن من است. (1)

49. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنِي بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيَتَّقِمَ فِي الْيُسْرَى فَإِنَّهَا عِصْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

به هر کس فرزندى داده شود، باید در گوش راست او اذان نماز و در گوش چپ او اقامه بگوید؛ چرا که مایه ایمنى از شیطان رانده شده است.

(کافی، ج 6، ص 24، ح 6)

چگونه لقمان شدی؟

لقمان حکیم را گفتند: آیا تو همان برده فلان قبیله نیستی؟ گفت: چرا.

گفتند: پس چه چیزی تو را به این موقعیت رساند؟

گفت: راستی در گفتار، اداء امانت، و ترک آنچه به کار من

ص: 89

1- . مستدرک الوسائل باب 21 مقدمات النکاح حدیث 5.

نمی آید، و پوشیدن چشم، و نگاهداشتن زبان، و پاکی لقمه! هر که از این کمتر مراعات کند، او از من پائین تر است، و هر که بیشتر از این مراعات کند، او از من برتر است، و هر که همینطور مراعات کند او مثل من است. (1)

50- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ

برای کودک، هیچ شیری بهتر از شیر مادرش نیست

(عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 38، ح 69)

سه سفارش امام زمان به دلاک، نسبت به پدر پیرش

دلاکی که مجاور نجف اشرف بود در خدمت گزاری نسبت به پدر خود هیچ گونه کوتاهی نمی کرد. حتی خودش برای او آب به در مستراح می برد و منتظر می شد تا خارج شود و او را به مکانش برساند.

پیوسته ملازم خدمت او بود مگر در شب چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت و در آن شب به واسطه اعمال مسجد سهله و شب زنده داری در آن جا از خدمت معذور بود. ولی پس از مدتی رفتن به مسجد سهله را ترک کرد و دیگر به آن جا نرفت.

ص: 90

1- . میزان الحکمة ص 497 نقل از تنبيه الخواطر ص 458.

از او پرسیدند چرا مسجد سهله را ترک کردی؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به آن جا رفتم. شب چهارشنبه چهلم، رفتنم به تاخیر افتاد تا نزدیک غروب. در آن وقت تک و تنها بیرون رفتم و با همان وضع به راه خود ادامه دادم تا دوسوم راه را پیمودم. کم کم مهتاب مقداری از تاریکی شب را به روشنایی تبدیل کرد. در این هنگام شخص عربی را دیدم سوار بر اسبی است و به طرف من می آید، در دل خود گفتم، الان این سوار راهزن مرا برهنه می کند. همین که به من رسید با زبان عربی بدوی شروع به صحبت کرد.

پرسید: کجا می روی؟ گفتم: مسجد سهله. گفت: با تو چیز خوردنی هست؟

جواب دادم: نه.

فرمود: دست خود را در جیب کن. گفتم در آن چیزی نیست. باز آن سخن را با تندی تکرار کرد. من دست در جیب کردم، مقداری کشمش یافتم که برای کودک خود خریده بودم و از خاطر برده بوده که به او بدهم. آنگاه به من فرمود: اوصیک بالعود (سه مرتبه) و عود به زبان عرب بدوی پدر پیر را می گویند یعنی سفارش می کنم ترا به پدر پیرت.

بعد از این سخن ناگهان از نظر ناپدید شد. فهمیدم که او حضرت مهدی علیه السلام بود و دانستم آن جناب راضی به ترک خدمت پدرم

نیست، حتی در شب چهارشنبه. از این رو دیگر به مسجد سهله نرفتم و این کار را ترک نمودم. (1)

51- امام صادق (علیه السلام):

الرَّضَاعُ وَاحِدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا، فَمَا نَقَصَ فَهُوَ جَوْرٌ عَلَى الصَّبِيِّ

شیرخواری، 21 ماه است. پس هر چه کم شود، ظلم بر کودک است.

(کافی، ج 6، ص 40، ح 3)

ماجرای صدر المتألهین

صدر المتألهین شیرازی، فیلسوف بی نظیر و حکیم ادیب و اندیشمند و عارف وارسته که انقلابی عظیم در فلسفه به وجود آورد و در این زمینه علمی ترین کتاب ها را نوشت، فرزند ثروتمند معروف در شهر را که به عنوان عتیقه فروش، خرید و فروش لؤلؤ و مرجان می کرد و در شغل دولتی مقامی بس ارجمند داشت. پدر علاقه شدیدی داشت که فرزندش همپای خودش در شغل خرید و فروش لؤلؤ و مرجان وارد شود. مدتی نزد پدر بود، مدتی هم در بوشهر جهت ادامه شغل پدر مقیم شد. چندی هم در بصره به سر برد. پس از یکی دو سال به شیراز برگشت. به پدر خود همراه با احترام خاص، پیشنهاد ترک شغل و

ص: 92

1- . پند تاریخ، ج 1، ص 182- منتهی الامال، ج 2، ص 324.

حضور در حوزه علمیه شیراز را داد. پدر با کرامت به فرزندش گفت: من حاضرم آنچه را به مصلحت خود می دانی بپذیرم، او هم به مدرسه آمد و ثروت و تجارت خانه را رها کرد. از خانه و لذت مادی و خوشی چشم پوشید و چیزی نگذشت که در سایه گذشت و محبت پدرش در سنین جوانی دانشمندی بنام شد.

در حوزه شیراز فردی را نیافت که وی را از نظر علمی تغذیه کند لذا از پدر اجازه سفر به اصفهان را گرفت. بلافاصله مورد قبول واقع شد. به اصفهان آمد به درس شیخ بهائی، میرداماد و میرفندرسکی رفت و پس از مدتی صدرالمتهین شد. آری اخلاق پدر، نرم خویی سرپرست خانواده و فهم و بینش او، وی را که شاگردی در مغازه عتیقه فروشی بود به مقام استادی فلاسفه و حکما رساند. (1)

52. امام صادق (علیه السلام):

عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عِلْمِنَا مَا يَنْفَعُهُمُ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبْ عَلَيْهِمُ الْمُرْجَأَةُ بِرَأْيِهَا

کودکانتان را به دانش ما آموزش دهید که برای آنان سودمند است تا مرجئه [و منحرفین] با دیدگاه های خود آنان را مغلوب خود نسازند.

(الخصال، ج 2، ص 157)

ص: 93

1- . عجب حکایتی، ص 75.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

سه نفر از بنی اسرائیل با یکدیگر هم سفر شدند و به مقصد روانه شدند. در بین راه ابری ظاهر شد و باریدن آغاز نمود، به غاری پناه بردند.

ناگهان سنگ ها در غار را گرفت و روز را بر آنان مانند شب ظلمانی تاریک نمود. راهی جز آنکه به سوی خدا رو کنند نداشتند و یکی از آنان گفت: خوب است که کردار خالص و پاک خود را وسیله قرار دهیم، باشد که نجات یابیم و هر سه نفر این طرح را قبول کردند.

یکی از آنان گفت: پروردگارا تو خود می دانی که من دختر عمویی داشتم که در کمال زیبایی بود. شیفته و شیدای اش بودم تا آنکه در مکانی او را تنها یافتم و با او درآویختم و خواستم کام دل بگیرم که آن دختر عمو سخن آغاز کرد و گفت: ای پسرعمو، از خدا بترس و پرده عفت مرا مدر! من به این سخن پای بر هوای نفس گذاردم و از آن کار دست کشیدم، خدایا اگر این کار را از اقدام نموده ام و جز رضای تو منظور نداشتم، این جمع را از غم و هلاکت نجات ده نکته ناگاه دیدند سنگ مقداری کنار رفت و فضای غار کمی روشن

دومی گفت: خدایا تو می دانی که پدر و مادری سال خورده داشتم که از پیری قامتشان خمیده بود و در همه حال به خدمت آنان مشغول بودم. شبی نزدشان آمدم که خوراک نزد آنان بگذارم و برگردم. دیدم که آنان در خوابند و آن شب تا صبح خوراک بر دست گرفته و نزد آنان بودم و آنان را از خواب بیدار نکردم که آزرده نشوند. پروردگارا اگر این کار را محض رضای تو انجام دادند، در بسته به روی ما بگشا و ما را رهائی ده، در این هنگام مقداری دیگر از سنگ به کنار رفت.

سومی گفت: ای دانای هر پنهان و آشکار! تو خود می دانی که من کارگری داشتم و چون مدت کارش تمام شد مزد او را دادم و او راضی نشد و بیش از اندازه طلب مزد می کرد و از نزدم رفت. (مزد او نیم درهم بود و وقتی برگشت هجده هزار برابر شده بود.) من آن مزد بیشتر را پرداخت نمودم. پروردگارا اگر این کار را برای رضای تو انجام دادم و از روی اخلاص بوده ما را از این گرفتاری نجات بده.

در این وقت تمام سنگ به کنار رفت و هر سه با دلی سرشار از شادی از غار خارج شدند و به سفر خویش ادامه دادند. (1)

ص: 95

الْبُنُونَ نَعِيمٌ وَالْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَاللَّهُ يَسْأَلُ عَنِ النَّعِيمِ،

وَيُثِيبُ عَلَى الْحَسَنَاتِ

پسران، نعمت اند و دختران خوبی. خداوند، از نعمت ها سؤال می کند و به خوبی ها پاداش می دهد.

(کافی، ج 6، ص 7، ح 12)

محبت به کودک و اسلام آوردن یهودی

لیث بن سعد می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه واله وسلم نماز جماعت می خواند و جمعی به او اقتدا کرده بودند. حسین علیه السلام که کودک بود در همان نزدیکی ها بود. وقتی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به سجده می رفت، حسین علیه السلام می آمد و به پشت او سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد و می گفت: حل حل (که شتر را با تکرار این واژه میراندند). هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم می خواست سر از سجده بردارد، حسین علیه السلام را به آرامی به زمین می گذاشت و بلند می شد.

وقتی که سجده می رفت، باز حسین علیه السلام می آمد و بر پشت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم سوار می شد و پاهایش را حرکت می داد و می گفت: حل حل.

این موضوع تا آخر نماز تکرار شد. یک نفر یهودی این منظره را می دید، به عنوان اعتراض نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: ای محمد! شما با کودکان به گونه ای رفتار می کنید که ما این گونه رفتار نمی کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر شما به خدا و رسولش ایمان داشته باشید، با کودکان مهربانی می کنید و با مهر و نوازش با آن ها رفتار می نمایید.

یهودی از این دستور مهرانگیز و تربیتی اسلام و بلندنظری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مجذوب اسلام شد و همان دم قبول اسلام کرد و به صف مسلمین پیوست. (1)

54. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم):

طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ وَأَسْرَعُ لِنَبَاتِ اللَّحْمِ، وَإِنَّ الْأَرْضَ تَنْجُسُ مِنْ بَوْلِ الْأَغْلَفِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا

روز هفتم [تولد]، فرزندان را [با ختنه] پاک کنید، چرا که مایه تمیزی و پاکیزگی بیشتر و رویش شتابنده تر گوشت است و زمین، چهل روز از بول شخص ختنه نشده، آلوده می ماند.

(کافی، ج 6، ص 35، ح 2)

ص: 97

نیکی کننده به پدر و مادر همنشین انبیاست

نیکی کننده به پدر و مادر همنشین انبیاست (1)

روزی حضرت موسی (علیه السلام) در ضمن مناجات خود عرض کرد: خدایا می خواهم همنشین خود را در بهشت ببینم. جبرئیل بر حضرت موسی نازل شد و عرض کرد: یا موسی، فلان قصاب در فلان محله همنشین تو خواهد بود. حضرت موسی (علیه السلام) به آن محل رفت و مغازه قصابی را پیدا کرد و دید که جوانی مشغول فروختن گوشت است.

شامگاه که شد، جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل خود روان شد. حضرت موسی (علیه السلام) از پی او تا در منزلش آمد و سپس به او گفت: میهمان نمی خواهی؟ جوان گفت: خوش آمدید. آنگاه او را به درون منزل برد.

حضرت موسی (علیه السلام) دید که جوان غذایی تهیه نمود، آن گاه زنبیلی از سقف به زیر آورد و پیرزنی که همنشین او را از درون آن خارج کرد او را شستشو داده و غذایش را با دست خویش به او خوراند. موقعی که جوان می خواست زنبیل را در جای اول بیاویزد، پیرزن، کلماتی که مفهوم نمی شد ادا کرد. بعد از آن جوان برای حضرت موسی (علیه السلام) غذا آورد و خوردند. حضرت پرسید: حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟

جوان گفت: این پیرزن مادر من است. چون مرا بضاعتی نیست

ص: 98

1- . کشکول بهتاش، ص 590.

که برای او کنیزی بخرم، ناچار خودم کمر به خدمت او بسته ام. حضرت پرسید: آن کلماتی که بر زبان جاری کرد چه بود؟ جوان گفت: هر وقت او را شستشو می دهم و غذا به او می خورانم، می گوید: «غفرالله لک و جعلک جلیس موسی یوم القیامة فی قبتہ و درجته» یعنی خداوند، تو را ببخشد و همنشین حضرت موسی (علیه السلام) در بهشت باشی، به همان درجه و جایگاه او.

حضرت موسی (علیه السلام) فرمود: ای جوان بشارت می دهم به تو که خداوند دعای او را درباره ات مستجاب گردانیده است. جبرئیل به من خبر داد که در بهشت، تو همنشین من هستی.

55-امام علی (علیه السلام):

تَخَيَّرُوا لِلرِّضَاعِ كَمَا تَتَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ، فَإِنَّ الرِّضَاعَ يُغَيِّرُ الطَّبَاعَ

برای شیردادن، [دایه های شایسته] انتخاب کنید، همان گونه که برای ازدواج انتخاب می کنید، چرا که شیر، طبیعت ها را تغییر می دهد.

(قرب الاسناد، ص، ح 312)

انفاق عجیب حضرت زهرا (علیها السلام) در شب عروسی

پیراهن عروسی حضرت زهرا (علیها السلام)

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیها السلام پیراهنی آماده ساخت و ایشان پیراهن دیگری نیز داشت

ص: 99

که پوشیده و اصلاح شده بود.

شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از ایشان لباس طلبید.

دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که:

«لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون»

«شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.»

و درست همین جا بود که «فاطمه (علیها السلام)» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید.

هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت:

ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است. [\(1\)](#)

ص: 100

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِتَسْمِيَةِ الْمَوْلُودِ يَوْمَ سَابِعِهِ وَوَضِعِ الْأَذَى عَنْهُ وَالْعَقُّ

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلمبه نام گذاری کودک در روز هفتم تولد و کوتاه کردن موی او و عقیقه کردن، فرمان داد.

(سنن الترمذی، ج 5، ص 132، ح 2832)

داستان تولد حضرت موسی (علیه السلام)

داستان تولد حضرت موسی (علیه السلام) (1)

نام مبارک حضرت موسی (علیه السلام) 126 بار در 36 سوره قرآن آمده است؛ از این رو می توان گفت قرآن توجه و عنایت ویژه ای به زندگی حضرت موسی (علیه السلام) دارد.

این پیامبر اولوالعزم الهی 240 سال عمر کرد و از نوادگان ابراهیم (علیه السلام) و فرزندان بنی اسرائیل بود.

قبل از اینکه این پیامبر الهی متولد شود، فرعون هم دوره موسی (علیه السلام) خواب دید که آتشی از شام شعله ور شد و زبانه کشید و به طرف مصر آمد و همه آنها را سوزاند. سپس کاخ ها و باغ های آنها را فراگرفت و همه را به خاکستر و دود تبدیل کرد.

در ادامه زمانی که فرعون خواست خوابش را تعبیر کنند، دانشمندان تعبیر خواب به او گفتند: به نظر می رسد فرزندی متولد

ص: 101

خواهد شد و تخت و تاج تو را نابود خواهد کرد.

در ادامه داستان تولد موسی (علیه السلام) می خوانیم که پس از طی ماجراهایی، زمان تولد موسی (علیه السلام) فرا رسید. مادر موسی (علیه السلام) به دنبال قابله ای مطمئن فرستاد تا او را یاری کند. موسی (علیه السلام) در مخفیگاهی دور از چشم مردم متولد شد. نور مخصوصی که در چهره نوزاد وجود داشت، جذبه خاصی به صورتش داده بود و همان دم محبت موسی (علیه السلام) در قلب قابله جای گرفت.

قابله به مادر موسی (علیه السلام) گفت: من تصمیم گرفته بودم تولد موسی (علیه السلام) را به ماموران خبر دهم و جایزه ام را بگیرم، ولی محبت این نوزاد طوری بر قلبم چیره شد که حتی حاضر نیستم مویی از سر این کودک کم شود.

قابله از خانه بیرون آمد اما ماموران حکومتی برای اینکه خواب فرعون تعبیر نشود و هر کودک پسری را که به دنیا آمد، در دم بکشند، همه قابله ها را از قبل شناسایی کرده بودند. این ماموران آن قابله را در مقابل خانه عمران پدر موسی (علیه السلام) دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند. خواهر موسی (علیه السلام) از تصمیم ماموران باخبر شد و قبل از اینکه آنها وارد خانه شوند ماجرا را به مادر موسی (علیه السلام) خبر داد.

مادر موسی (علیه السلام) که از شنیدن این خبر سراسیمه شده بود، کودک تازه متولد شده اش را داخل دستمالی پیچید و او را داخل تنور روشن

انداخت. سرانجام ماموران فرعون پس از بررسی های فراوان کودکی را یافت نکردند و خانه را ترک کردند.

بعد از رفتن ماموران مادر و خواهر موسی درب تنور را برداشتند و مشاهده کردند که آتش به صورت معجزه آسایی بر موسی (علیه السلام) خنک و گورا شده و این کودک یک روزه در حال گریه کردن است.

داستان زندگی حضرت موسی (علیه السلام) از قصه های بسیار آموزنده قرآن کریم است. (1)

57. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَّصَبْ لَهُ

هر کس با کودک سروکار دارد، با او کودکانه رفتار کند.

(من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 483، ح 4707)

داستان مباحله

داستان مباحله از اینجا شروع می شود که نمایندگان پیامبر که به نجران وارد شدند نامه حضرت را به ابوحارثه اسقف نجران دادند او نیز نامه را با دقت هرچه تمام تر خواند و سپس شورایی با حضور شخصیت های بارز مذهبی و سران تشکیل داد. در این شورا «شرح بیل»

ص: 103

که در میان نجرائیان به عقل و درایت و کاردانی معروف بود نیز حضور داشت. شرحبیل در آن جلسه یادآوری کرد که آنها مکررا از پیشوایان مذهبی خویش شنیده اند که روزی منصب نبوت از نسل «اسحاق به فرزندان حضرت «اسماعیل» منتقل می شود و اکنون نیز بعید به نظر نمی رسد که «محمد» که از اولاد اسماعیل است همان پیامبر موعود و همان کسی باشد که نبوت به وی خواهد رسید. طبق اظهارات و بررسی های شورا در نهایت نظر بر این شد که گروهی به عنوان هیأت نجرائی به مدینه بروند و از نزدیک پیامبر خدا را دیده و با او گفتگو کنند و دلایل نبوت او را بررسی کنند. به این منظور 60 نفر از بهترین و زبده ترین و داناترین مردم نجران انتخاب شدند که افراد مهمی چون «ابوحارثه بن علقمه» اسقف اعظم نجران و نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز؛ «عبدالمسیح» رئیس هیئت و فردی که کاردانی و درایت و عقل او زبانزد اهل نجران بود و «ایهم» کهنسال ترین فرد نجران و کسی که در میان مردم نجران خیلی محترم بود نیز حضور داشتند.

در ادامه داستان مباحثه می خوانیم که هیأت نجرائی در طی مسیر خود به مدینه با پوشیدن لباسهای تجملی و فاخر ابریشمی و استفاده از زر و زیور طلا در دست ها و انگشت هایشان و نیز آویختن صلیب در گردن هایشان به تبلیغ مسیحیت پرداختند و در نهایت در حوالی عصر

وارد مدینه شدند و در مسجد به حضور پیامبر خدا رسیدند. مشاهده مسیحیان نجران با آن وضعیت نامناسب و زننده و حضور در مسجد با همان وضعیت پیامبر را سخت ناراحت و آزرده خاطر ساخت. و نجرانیان این موضوع را بخوبی درک نمودند ولی از علت ناراحتی حضرت چیزی نفهمیدند به همین دلیل با عبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنایی با آنان داشت تماس گرفته و علت ناراحتی پیامبر را از او جویا شدند و عبدالرحمان نیز آنان را به سوی حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام راهنمایی نمود و گفت که گره این ماجرا به دست ایشان باز می شود. پیشوای متقیان حضرت علی در پاسخ آنان فرمودند که لباس های خود را تغییر دهید و با وضع ساده و بدون آویختن زر و زیور به حضور پیامبر شرفیاب شوید که در این صورت مورد احترام و تکریم حضرتش قرار خواهید گرفت. در این هنگام نمایندگان نجران با راهنمایی حضرت علی علیه السلام با لباس ساده و بدون انگشتری های طلا دوباره خدمت پیامبر رسیدند و سلام کردند و این بار پیامبر با احترام خاصی سلام آنان را پاسخ فرمود و برخی از هدایایی را که برای ایشان آورده بودند پذیرفت. پیش از آنکه مذاکره آغاز شود مسیحیان از پیامبر خواستند که چون وقت نماز آنها رسیده است قبل از هرگونه سخن به نماز خواندن مشغول شوند و پیامبر نیز اجازه داد که آنان نمازهای خود را در مسجد مدینه و به سمت مشرق

برگزار نمایند. حلبی سیره نویس معروف مسلمان داستان مباحله را اینگونه بیان می کند که پیامبر در آغاز مذاکرات مسیحیان را به آئین توحید و پرستش خدای یگانه دعوت نمود و پس از آن آیاتی از قرآن کریم را برای آنان تلاوت فرمود. و اینگونه بود که جریان داستان مباحله در ادامه مسیر خود عظمت و شکوه اسلام را بیش از پیش نمایاند. نمایندگان نجران اظهار داشتند که اگر مقصود از اسلام ایمان به خدای یکتا می باشد که باید بگوییم ما قبلا به او ایمان آورده ایم و به احکام خدایمان نیز عمل می کنیم و پیامبر نیز پاسخ فرمود که اسلام و پرستش خدای یگانه علائمی دارد در صورتی که عنوان می کنید خدای یگانه را پرستش می کنید در صورتی که صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و حضرت مسیح را فرزند خدا می دانید. مذاکره پیامبر با مسیحیان همچنان ادامه یافت تا اینکه آنان پیشنهاد به مباحله دادند و در همین هنگام فرشته وحی نیز بر پیامبر نازل شد و پیامبر با مأمور به مباحله نمود. هنگامی که زمان مباحله فرا رسید پیامبر از میان مسلمانان و اصحاب و یارانش فقط چهار نفر را برگزید و همراه آنان به خارج از شهر محلی که قرار بود داستان مباحله شکل گیرد براه افتادند و این چهار نفر جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر نبود. سران و نمایندگان هیأت اعزامی نجران در محل قرار مشغول گفتگو بودند و با خود می اندیشیدند که

اگر محمد با یاران و اصحابش و همراه با شکوه مادی و دنیوی به میدان مباحله امد قطعاً اعتمادی به ادعای های او نیست ولی اگر او همراه خود عزیزانش را و نزدیکانش را بیاورد این کار او گواه بر اعتمادش نسبت به نبوتش خواهد بود در همین حال بود که پیامبر نزدیک شد در حالیکه همراهش چهره های پاک و معصومی بود که خدا و پیامبرش برگزیده بودند. مسیحیان با دیدن این وضعیت از مباحله منصرف شدند و قرار شد هر ساله مبلغی را به عنوان مالیات به پیامبر بپردازند تا حکومت اسلامی از مال و جان آنان دفاع کند. (1)

58- پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ... أَنْ يَسْتَقْرِهَ أُمَّهُ

حق فرزندی بر پدر این است که مادر او را گرامی بدارد.

(کافی، ج 6، ص 48، ح 6)

دلسوزی عزرائیل

دلسوزی عزرائیل (2)

روزی عزرائیل به زیارت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او پرسید: ای برادر! در این چند هزار سالی که جان بنده ها را گرفته ای و مامور قبض روح انسان ها بوده ای، آیا شده

ص: 107

1- . فروغ ابدیت، ج 2، جریان مباحله

2- . پند تاریخ، ج 1، ص 27.

عزرائیل گفت در این مدت برای دو نفر دلم سوخت:

1. روزی دریا طوفانی گشت و موج های سنگین یک کشتی را در نوردید و همه سرنشینان کشتی غرق شدند و تنها زنی نجات یافت، آن زن باردار بود و سوار بر تخته ای از کشتی شد و موج های ملایم او را به ساحل بردند و به یک جزیره رساندند، درد زایمان زن فرارسید و او نوزادش را به دنیا آورد، من مامور گشتم جان آن مادر را بگیرم و در آن لحظه دلم به حال کودک سوخت.

2. زمانی که شداد بن عاد سال ها عمر خود را صرف ساختن باغ بزرگ و بی نظیر خود نمود و در ساختن آن باغ پر شکوه تمام توان و امکانات و ثروت خود را بکار برد و برای ساخت ستون ها و سایر زرق و برق آن خروارها طلا و جواهرات خرج نمود.

هنگامی که خواست به دیدن باغ برود و حاصل زحمتهای خود را ببیند، همین که خواست از اسب پیاده شود و هنوز پای چپش بر رکاب بود که من از سوی پروردگار فرمان گرفتم جان او را بگیرم، او از پشت اسب بین زمین و رکاب اسب گیر کرد و مرد، دلم به حال او سوخت بدین علت که عمرش را صرف ساخت باغی نمود اما هنوز چشمش به باغ نیفتاده، مرگ به سراغش آمد.

در این هنگام جبرئیل به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و

گفت ای محمد! خدایت سلام می رساند و می فرماید: به عظمت و جلالم سوگند شداد بن عاد همان کودکی بود که او را از دریای بیکران به لطف خود گرفتیم و از آن جزیره دور افتاده نجاتش دادیم و او را بی مادر تربیت کردیم و به پادشاهی رساندیم.

در عین حال کفران نعمت کرد و خود بینی و تکبر نمود و پرچم مخالفت با ما بر افراشت، سر انجام عذاب سخت ما او را فرا گرفت، تا جهانیان بدانند که ما به آدمیان مهلت می دهیم ولی آنها را رها نمی کنیم. (1)

59. امام علی (علیه السلام):

وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ إِسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدِبَهُ، وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ

حق فرزند بر پدر، آن است که نام خوب بر او بگذارد و او را خوب تربیت کند و قرآن به او بیاموزد.

(نهج البلاغه، حکمت 399)

علت نامگذاری دعای مشلول

درباره راز علت نامگذاری دعای مشلول، امام حسین علیه السلام می فرماید: در یک شب تاریک با پدر خود مشغول طواف خانه خدا بودیم و اطراف خانه خدا در خلوت و سکوت بود و همه زائرین به

ص: 109

1- . پند تاریخ، ج 1، ص 27.

خواب رفته بودند که ناگهان صدای سوزناک ناله ای به گوش ما رسید. یک نفر به سوی درگاه خدا رو آورده و با سوز و گداز جانسوزی اشک می ریزد.

پدرم رو به من فرمودند: ای حسین! آیا صدای ناله های گناهکاری که به سمت درگاه خداوند پناه آورده است و با دلی شکسته اشک ندامت می ریزد را میشنوی؟ برو به سراغش و پیدایش کن و سپس با خود نزد من بیاور.

امام حسین علیه السلام می فرماید: اطراف خانه خدا را در آن شب تیره و تاریک گشتم و آن شخص را در بین رکن و مقام در حالی که نماز میخواند یافتم.

سلامی عرض کردم و گفتم: ای بنده نادم! پدرم امیرالمومنین تو را خواسته است. با عجله نمازش را به اتمام رساند. او را در نزد پدرم حاضر کردم.

امیرالمومنین جوانی زیبا با جامه ای تمیز به تن دید و فرمود: تو کیستی ای جوان؟

جوان پاسخ داد: من یک عرب هستم

حضرت سوال کرد: به چه دلیل با آهی جانگداز و دردمند اشک میریختی؟

جوان پاسخ داد: یا امیرالمومنین! ای حضرت به علت نافرمانی از

پدرم گرفتار نفرین او در زندگی ام شده ام ویران شده است نفرین پدرم سلامتی ام را از من گرفته است.

حضرت فرمود: داستان تو چیست؟

- من جوانی بودم که همیشه بی بند و باری در زندگی ام نمایان بود و آلوده به گناه و معصیت بودم هیچ ترسی از خدا و حکمتش نداشتم. پدر پیر و مهربانی داشتم که همیشه با مهربانی مرا پند و اندرز می داد اما من هیچ زمان به نصیحت هایش گوش فرا ندادم.

هر زمان که اقدام به نصیحت من می کرد با حرفهای ناپسند آزرده خاطرش می کردم و بعضی اوقات او را کتک می زدم. روزی از روزها در یک محلی مقداری پول بود که تصمیم گرفتم بروم و آن پول را از آنجا بردارم و خرج خود کنم اما پدرم مانع این کار من شد اما من دستش را گرفتم و او را به شدت به زمین کوبیدم پدرم دستهای خود را روی زانوهایش قرار داد تا برخیزد اما به قدری درد و کوفتگی داشت که نتوانست از جایش بلند شود.

همه پول ها را برداشته و به کار خود ادامه دادم در همان حین صدای قسم خوردنش به گوشم رسید و به خدا سوگند می خورد که به خانه خدا رفته و من را نفرین میکند.

خودم شاهد بودم که چندین روز روزه گرفت و نمازهای فراوانی به جا آورد و پس از آن باروبندیل سفر را مهیا کرد و به سمت

ص: 111

خانه خدا به راه افتاد و خود را تا به اینجا رساند. پس از اینکه طواف کعبه را انجام داد دست خود را بر پرده کعبه رساند و با یک دل شکسته و آهی سوزناک مرا ناله و نفرین کرد.

به خداوندی خدا قسم! هنوز نفرینش تمام نشده بود که دچار بدبختی و درماندگی شدم و سلامتی ام از بین رفت. و در همان حال که جوان تعریف می کرد پیراهن خود را کنار کشید و به ما نشان داد که یک طرف بدنش فلج شده است.

وی به سخنان خود ادامه داد و گفت: بعد از این اتفاق از کارها و رفتارهای خود بشدت نادم هستم پدرم برای عذرخواهی حاضر شدم اما او قبول نکرد و به سمت خانه خود حرکت کرد.

به مدت سه سال با همین وضعیت به زندگی خود ادامه دادند تا اینکه سال سوم موسم درخواست حج کردم تا به خانه خدا رفته و در محلی که مرا نفرین کرده است دعای خیر برایم بکند. پدرم لطف کرد و پذیرفت.

به سمت مکه به راه افتادیم تا اینکه در یک شب تاریک به بیابان سیاه رسیدیم به ناگاه از کنار جاده پرنده ای پرواز کرد و به خاطر صدای بال و پر او و زمین شتر، پدرم از روی شتر به زمین افتاد.

همین که پدرم روی سنگ ها افتاد در همان لحظه جان به جان آفرین تسلیم گفت پیکر او را در همانجا دفن کرده و آمدم. خودم به

این موضوع واقف هستیم که تمام در ماندگی و بدبختی من به علت نارضایتی و نفرین پدرم است.

حضرت امیرالمومنین بعد از اینکه داستان دردناک و غم انگیز جوان را شنید فرمود: حالا دیگر یاری گر تو فرارسیده است ست من آن دعای پرفضیلت ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تعلیم داده است را به تو می آموزم و بدان هر آنکه این دعا را که اسم اعظم الهی در آن جای دارد بخواند تمام دعا هایش از طرف خداوند به اجابت می رسد و فقر، درد، بیچارگی، مرض و غم از زندگی او ریشه کن شده و معصیت هایش بخشیده میشود.

سپس حضرت فرمود: این دعا را در دهمین شب ذی حجه بخوان و سحرگاه به نزد من بازگرد تا تو را ملاقاتی کنم.

امام حسین می فرماید: جوان نسخه خود را از پدرم گرفت و راهی شد. سپس در روز دهم ماه ذی حجه با خوشحالی هرچه تمام به نزد ما بازگشت و ما مشاهده کردیم سلامتی او به دست آمده است.

جوان ادامه داد: قسم به خدا اسم اعظم الهی درون این دعا است. به خداوندی خدا سوگند حاجتم برآورده و دعاهایم مستجاب شدند.

حضرت علی علیه السلام از جوان درخواست کرد که برایشان توضیح دهد که چگونه شفا یافته است.

جوان تعریف کرد: در شب دهم که جملگی در خواب بودند و

سکوت و سیاهی شب همه جا را فرا گرفته بود آن دعا را در دست خود گرفته ام و به درگاه پروردگار ناله کردم و اشک ریختم. همین که چشم هایم برای بار دوم به خواب رفت آواز خوشی در گوشم پیچید ای جوان! کافی هست.

تو خدا را به اسم اعظمش سوگند دادی و حاجت روا شدی. پس از چند لحظه چشمانم به خواب رفت و رسول خدا به خوابم آمدند و دست مبارکشان را بر اندامم کشیدند و فرمودند: تو به خاطر اسم اعظم الهی به سلامت زندگی کن و بعد من از خواب بیدار شدم و خود را در کمال ناباوری سالم دیدم. (1)

60- امام صادق (علیه السلام):

إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَشِدَّ حُبَّهُ لَوْلَدِهِ

بدون تردید، خداوند بر بنده خود به خاطر شدت محبت به فرزندش، رحم می کند.

(کافی، ج 6، ص 50، ح 5)

ص: 114

1- . بحار الانوار ج 9 ص 562.

1. همسر عمران مادر مریم

«مریم» زن نمونه و بانویی است که در قرآن کریم ستایش افزون شده و زنی برگزیده از میان عالمیان معرفی شده استک

(وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ)؛ (1)

به یاد آورید هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است.

قداست و برگزیدگی مریم را - آن گونه که قرآن روایت می کند - تربیت یافتن وی در دامن مادری چون همسر عمران، شایستگی ها، باور، اخلاص و ایمان وی بی ارتباط نیست، زیرا قرآن پیش از تکریم مریم، به ارائه ویژگی هایی از مادر او پرداخته است:

(رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)؛ (2)

[به یاد آورید] هنگامی را که همسر «عمران» گفت: خدایا، آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرّر» [و آزاد، برای خدمت

ص: 115

1- . آل عمران، آیه 42.

2- . همان، آیه 35.

خانه تو] باشد. از من بپذیر که تو دانا و شنوا هستی. بی تردید زنی با این خداباوری و نیت الهی و معنوی، دوره بارداری خویش را در کمال پرواپیشگی و بندگی خالصانه به سر برده و مراقب طهارت ظاهری، باطنی و دوری از آلاینده‌های تأثیرگذار بر کودک خویش بوده است.

رهیافت به راز و اهمیت یادکرد قرآن از انگیزه الهی و خالصانه مادر مریم به هنگام بارداری و پیش کش کردن جنین خویش به پیشگاه پروردگار هستی، زمانی میسر می‌گردد که توجه داشته باشیم کاوش‌ها و دریافت‌هایی جدید علمی، بیان‌کننده آن است که حوادث محیطی و پیرامونی کودک از زمان تولد و حتی پیش از آن و در دوره جنینی، از قبیل: تصورات افکار، حزن و اندوه او، رفتارها و عملکردهای مادر و نیز تغذیه، نظافت، گرفتن از شیر و آموزش، دارای تأثیر کامل در تنظیم شکل‌گیری شخصیت آینده است.

تمامی روایات و نصوصی که از آداب زفاف، شرایط زمانی و بایسته‌های زمان آمیزش، تأثیر آب و هوا، تغذیه و حالات روحی مادران بر فرزندان در دوره بارداری و شیردهی سخن می‌گویند، از همین دیدگاه قابل دقت هستند.

61. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

مَنْ بَكَى صَبِيًّا لَهُ فَأَرْضَاهُ حَتَّى يُسَكِّنَهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْضَى

هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت آن قدر به او می دهد تا راضی شود.

(الفردوس، ج 3، ص 549، ح 5715)

2. مریم، مادر عیسی (علیه السلام)

مادر عیسی (علیه السلام) بانو و مادر نمونه دیگری است که قرآن او را شناسانده و تأکید کرده است؛ مادری که از همان روزهای نخستین جدایی از آغوش مادر، ساکن و مقیم خانه خدا شد و به عبادت الهی پرداخت.

مقام مریم در عبودیت و بندگی خداوند، به مرتبه ای رسید که برگزیده خدا شد. مانده آسمانی بر او فرود آمد و مورد غبطه پیامبر الهی (زکریا) قرار گرفت و داشتن چنان فرزندی را از خداوند درخواست کرد.

مریم از زنان مورد ستایش قرآن است؛ از آن جهت که پاکی و پاک دامنی خود را به شدت پاس داشته است و تا آن جا پیش رفته که شایستگی دریافت نفخه الهی شده است.

ص: 117

(وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا الظُّمُّونَ)؛ (1)

و مریم دختر عمران - که دامان خود را پاک نگاه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم - او کلمات پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و او از مطیعان فرمان خدا بود.

62. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَصْبَحَ مَسَّحَ عَلَى رُؤُوسِ وُلْدِهِ وَوُلْدِ وُلْدِهِ

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر روز صبح بر سر فرزندان و نوه هایشان دست [نوازش] می کشیدند.

(بحار الأنوار، ج 104، ص 99، ح 75)

3. مادر موسی (علیه السلام)

موسی (علیه السلام) در روزگاری به دنیا آمد که فرعون، فرزندان پسر بنی اسرائیل را سر می برید تا سلطنت وی زوال نیابد.

از همان روزهای نخست ولادت موسی، مادر وی را تشویق و اضطراب فراگرفت و از تدبیر و چاره اندیشی در حفظ جان فرزند خویش عاجز ماند. در این هنگام بود که مادر موسی از سوی خدا

ص: 118

1- . تحریم، آیه 12.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا)؛ (1)

و ما به مادر موسی الهام کردیم: او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریای [نیل] بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم. [و هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند] خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد!

این ماجرا از چند موضوع قابل بررسی است:

الف) وحی الهی به مادر موسی چه به معنای الهام باشد و یا شنیدن صدا و یا هر مکانیسم دیگر، آنچه مهم می نماید و منزلت مادر موسی را به عنوان مادر، بسی والایی می بخشد، این واقعیت است که می بینیم، تمامی تدبیر و راهکارهای و حیانی خداوند به صورت ریز، دقیق، مدبرانه و باشجاعت برخاسته از ایمان از سوی مادر موسی فراگرفته و اجرا می شود و خداوند از ایمان، قلب مطمئن، تعهد و اجرای دقیق دستورهای خود به وسیله مادر موسی (علیه السلام) با لحن ستایش گزارش می کند.

ص: 119

ب) راز بازگشت دوباره موسی به آغوش مادر، تسکین قلب مادر موسی، زدودن اندوه از وی و اثبات حقانیت وعده خداوند دانسته شده است:

(فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ)؛ (1)

ما او را به آغوش مادرش بازگردانیدیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است.

اما این واقعیت که از میان تمامی راه های ممکن، خداوند راه امتناع او از پذیرش و مکیدن پستان زنان دیگر را عامل بازگشت موسی به مادر، تقدیر و پیش بینی می کند، می تواند نشان دهنده این مطلب باشد که کار تربیت، پرورش، تغذیه و رشد موسای پیامبر باید به وسیله زنی چون مادر خود وی، کمال و انجام پذیرد، نه هر زن شیرده دیگر. و این به معنای برجسته کردن اهمیت نقش تربیتی مادران در سمت و سویابی فرزندان و ارائه الگوی موفق از مادری است که با ایمان، اخلاص، اعتماد و اتکال به خداوند، کار تربیت و پرورش فرزندی چون موسی را به شیوه احسن و بهترین وجه ممکن به فرجام رساند.

ص: 120

قَالَ بَعْضُهُمْ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُنَا لِي، فَقَالَ: لَا تَضْرِبُهُ، وَاهْجُرْهُ وَلَا تُطَلِّ

کسی گفت: از فرزندم به امام کاظم علیه السلام شکایت کردم. ایشان فرمودند: «او را نزن بلکه با او قهر کن ولی نه به مدت طولانی.

(عدّة الداعی، ص 79)

رضایت مادر

شیخ صدوق در من لا یحضره و علامه مجلسی در بحار از امام صادق (علیه السلام) نقل کردند: «اعتقل لسان رجل فی المدینه علی عهد الرسول (علیه السلام) فی مرضه الذی مات فیه» در زمان پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی که دچار مریضی و در حال مردن بود، زبانش بند آمد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند به آن مرد، فرمودند: بگو: «لا اله الا الله» نتوانست بگوید دو مرتبه فرمود، نتوانست بگوید و بالای سر آن مرد زنی نشسته بود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا این مرد مادر دارد؟ آن زن عرض کرد بلی یا رسول الله من مادر او هستم، فرمود: آیا از پسرت راضی هستی؟ عرض کرد نه، یا رسول الله، بلکه بر او غضبناک می باشم، به روایت بحار عرض کرد مدت شش سال است که با او تکلم نکرده ام فی الفقیه فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «انی احب ان ترضی عنه» پیغمبر به آن زن فرمود: من

ص: 121

دوست دارم که از فرزند خود راضی شوی «قالت رضی الله عنی برضاک یا رسول الله» عرض کرد به جهت رضایت شما از او راضی شدم پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بگو لا اله الا الله فی الفور زبانش باز شد و گفت: لا اله الا الله، فرمود: بگو: «یا من یقبل الیسیر و به عفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک انت اعفو الغفور» و در بحار «انک انت الغفور الرحیم» تمام کلمات را گفت حضرت پرسیدند چه می بینی؟ عرض کرد: دو صورت سیاه بر من وارد شدند فرمودند: دوباره بخوان، همین کلمات را خواند باز فرمودند: چه می بینی؟ عرض کرد آن دو صورت سیاه رفتند و دو صورت سفید بر من وارد شدند و می خواهند روح مرا قبض کنند، پس همان ساعت از دنیا رفت. (1)

در کتاب زبده التصانیف آمده است که: در حدیث وارد شده اگر کسی به قدر عمر دنیا روی یک پا و در خودمت مادر بایستد از عهده ی یک دفعه شیر دادن مادر بر نیامده است و در انوار لغمانیه نقل کرده که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی از دنیا رفت و او را بردند دفن کنند زمین او را قبول نکرد، خبر به پیغمبر دادند فرمود: مادرش از او راضی نیست، فرستادند پیش مادرش از او راضی شد زمین او را

ص: 122

1- . میزان الحکمه، ج 14، ص 7094، ح 22688، گنجینه معارف، محمد رحمتی شهرضا، ص 201، به نقل از الکافی، ج 2، ص 312.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمودند: «رَضِيَ الرَّبُّ فِي رَضَى الْوَالِدَيْنِ وَ سَخَطُ الرَّبِّ فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ»
؛ رضایت خدا در سایه رضایت والدین و خشم خدا در سایه خشم والدین است. (2)

64. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَلَوْلَدٌ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ، وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ، وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ

فرزند هفت سال سرور، هفت فرمانبردار، و هفت سال وزیر است.

(مکارم الاخلاق، ص 222)

رضایت مادر

رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم بر بالین جوانی که در حال مرگ بود، حاضر شد و فرمود: ای جوان کلمه توحید (لا اله الا الله) بر زبان بیاور. جوان زبانش بند آمده بود و قادر به ادای توحید نبود.

پیامبرصلی الله علیه و آله وسلم خطاب به حاضرین فرمود: آیا مادر این جوان در اینجا حاضر است؟

ص: 123

1- . ثمرات الحیات، سید الواعظین تألیف آقا سید محمود امامی اصفهانی، ویرایش محمد ملکی، ج 1، ص 53.

2- . سیری در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام)، ج 2، ص 212 به نقل از مستدرک الوسائل، ج 15، ص 174، ح 17908.

زنی که در بالای سر جوان ایستاده بود گفت: آری، من مادر او هستم.

رسول خدا فرمود: آیا تو از فرزندت راضی و خشنود هستی؟ گفت: نه، من مدت شش سال است که با او حرف نزده ام

فرمود: ای زن او را حلال کن و از او راضی باش! گفت برای رضایت خاطر شما او را حلال کردم، خداوند از او راضی باشد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رو به آن جوان نمود و کلمه توحید را به او تلقین نمود. جوان بعد از رضایت مادر زبانش باز شد و به یگانگی خدا اقرار کرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای جوان چه می بینی؟ گفت: مردی بسیار زشت و بدبورا مشاهده می کنم و اکنون گلوی مرا گرفته است پیامبر دعائی به این مضمون به جوان یاد داد و فرمود: بخوان: ((ای خدایی که عمل اندک را می پذیری و از گناه و خطای بزرگ درمی گذاری از من نیز عمل اندک را بپذیر و از گناه بسیار من درگذر، چرا که تو بخشنده و مهربانی)).

جوان دعا را آموخت و خواند؛ سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسید: اکنون چه می بینی؟ گفت: اکنون مردی (ملکی) را می بینم که صورتی سفید و زیبا و پیکری خوشبو و لباسی زیبا بر تن دارد و با

من خوش رفتاری می کند (بعد از دنیا رحلت کرد) (1)

65. امام علی (علیه السلام):

مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ أَجَابَ فِي كِبَرِهِ

هر کس در خردسالی سؤال کند، در بزرگ سالی اش پاسخ می دهد.

(غرر الحکم، ح 8273)

اشک چشمان حضرت یحیی (علیه السلام)

حضرت یحیی پیامبر به بیت المقدس آمد، دید جمعی از روحانیون و رهبانان روپوشهائی موئین بر تن کرده و کلاههای پشمین بر سردارند. از مادر خواست این نوع لباس درست کند تا با آنان به عبادت پردازد.

سپس در بیت المقدس شروع به عبادت کرد يك روز نگاه به خود کرد دید بدنش لاغر شده، گریه کرد، خدای عزوجل به او وحی کرد برای لاغر شدن جسمت گریه می کنی؟ به عزت و جلالم سوگند اگر کمترین اطلاعی از آتش دوزخ داشتی بالاپوشی از آهن می پوشیدی تا چه رسد به بافته شده.!

یحیی آنقدر گریست که اشک چمشش گوشت هر دو گونه او

ص: 125

1- . درسهای از زندگی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم 116- امالی شیخ طوسی 1/63.

را خورد به طوریکه قیافه دندانهایش برای بینندگان پیدا بود.

روزی پدرش زکریا به یحیی فرمود: پسر جان چرا چنین می کنی؟ من از خدا خواسته ام تا تو را به من بدهد تا مایه روشنی چشمم گردی!!

عرض کرد: مگر تو نبودی که فرمودی میان بهشت و جهنم گردنه ای است که به جز کسانی که از خوف خدا بسیار گریه کنند از آن گردنه نتوانند گذشت؟!

آنقدر یحیی گریه می کرد که مادرش دو قطعه نمد برای او تهیه کرد که دندانهایش را با آن می پوشانید و اشکهایش را به خود می گرفت تا آنکه از اشک چشمانش خیس می شد یحیی آستینهایش را بالا می زد و آن نمدها را فشار می داد و اشکها از میان انگشتهایش فرو می ریخت.

زکریا نگاه به فرزند می کرد و سر بر آسمان بر می داشت و عرض می کرد: بارالها این فرزند من است و این هم اشک چشمانش و تو ارحم الراحمینی.

وقتی یحیی اسم سکران (کوهی در دوزخ) را می شنید آشفته حال و پریشان روی به بیابان می نهاد، ناله وای از غفلت او برمی خیزید، و پدر و مادر در بیابانها به دنبالش می رفتند. (1)

ص: 126

66. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَحِبُّوا الصَّيَّانَ وَارْحَمُوهُمْ، وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فُفُوا لَهُمْ، فَإِنَّهُمْ لَا يَدْرُونَ إِلَّا أَنَّكُمْ تَرُزُقُونَهُمْ

کودکان را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید و هرگاه به آنان وعده دادید، به آن وفا کنید، زیرا آنان، روزی دهنده خود را کسی غیر از شما نمی دانند.

(کافی، ج 6، ص 49، ح 3)

دختران شعیب

وقتی که «موسی مرد قبطی» را به قتل رسانید، فرعونیان نقشه کشیدند تا موسی را به قتل برسانند، موسی علیه السلام از مصر خارج شد و مدت هشت (یا سه) روز در راه بود تا به دروازه شهر مدین رسید و سختی های بسیار کشید و برای رفع خستگی در زیر درختی که چاهی کنارش بود آرامید.

او مشاهده کرد که برای آب کشیدن از چاه دو دختر منتظرند تا چوپانان آب گیرند بعد نوبت اینان شود، آمد و فرمود: من برای شما از چاه آب می کشم و آنان از هر روز زودتر آب را به خانه آوردند.

پدر این دو دختر حضرت شعیب علیه السلام فرمود: چطور امروز زودتر آب آوردید؟ و گوسفندان را آب دادید آنان قصه آن جوان را

ص: 127

نقل کردند.

فرمود: نزد آن مرد بروید و او را پیش من آورید تا پاداش کارش را به وی بدهم

آنان نزد موسی علیه السلام آمدند و درخواست پدر را گرفتند و موسی علیه السلام هم بی درنگ به خاطر خستگی و گرسنگی و غریب بودن قبول کرد. دختران به عنوان راهنما جلو راه می رفتند و موسی علیه السلام به دنبال آنان به راه افتاد و نگاه می کرد از کدام کوچه و راهی می روند. چون هیكل و بدن آنان را از پشت نمایان بود حیا و غیرت او را ناگوار آمد و فرمود:

من از جلو می روم و شما پشت سر من بیائید، هر کجا دیدی من اشتباه می روم راه را به من نشان دهید (یا سنگ ریزه ای در جلوی پای من بیندازید، تا راه را تشخیص بدهم) زیرا ما فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنیم

چون نزد شعیب علیه السلام آمد و جریان خود را گفت، به خاطر پاداش کار، و نیرومندی جسمانی و حیا و پاکی و امین بودن دختر خود را به ازدواج موسی در آورد. (1)

ص: 128

تُسْتَحَبُّ عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ، مَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ إِلَّا هَكَذَا

خوب است بچه در کودکی بازی گوش باشد تا در بزرگ سالی بردبار گردد و شایسته نیست که جز این باشد.

(کافی، ج 6، ص 51، ح 2)

شباب در نماز پیامبر و گریه کودک

یکی از نمونه های اخلاق نیک و مهربانی بی نظیر ایشان، رفتار آن حضرت با کودکان و نوجوانان است که در طول زندگی پر برکت ایشان نمود پیدا کرده است. از جمله ی این رفتارهای مثال زدنی، ماجرای است که امام صادق (علیه السلام) از ایشان نقل فرموده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) بِالنَّاسِ الظُّهْرَ فَخَفَّفَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ هَلْ حَدَّثَ فِي الصَّلَاةِ حَدَّثٌ قَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالُوا خَفَّفْتَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ أَمَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ.

مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حدی بود که امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز ظهر را با جماعت خواندند و مردم بسیاری بهایشان اقتدا کردند، ولی ناگاه مسلمانان دیدند آن حضرت بر خلاف

معمول، دو رکعتِ آخر نماز را با شتاب تمام کرد (طبیعتاً مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر نمازش را با شتاب تمام کرده است؟! پس از اتمام نماز، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: «آیا در خلال نماز حادثه ی خاصی اتفاق افتاد؟» پیامبر در پاسخ فرمود: «خیر، اتفاقی نیفتاد.» «مسلمانان گفتند: «پس چرا دو رکعت آخر را مختصر (و با حذف مستحبات نماز) به جا آوردید؟» پیامبر اکرم در پاسخ فرمودند: «مگر صدای گریه کودک را نشنیدید؟»

معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نمازگزاران گریه می کرده و مادرش که مشغول نماز بوده نتوانسته او را آرام کند. صدای گریه ی آن کودک باعث شده تا رسول گرامی اسلام، عملی با چنین اهمیتی والا به مانند نماز را با شتاب تمام کنند، تا مادر کودک بتواند به کودک خود رسیدگی کند.

شاید نکته جالب تر در این داستان آن باشد که از نوع پاسخ دادن نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مسلمانان، معلوم می شود که ایشان مختصر کردن نماز جماعت و حذف مستحبات برای رسیدگی به این کودک را واکنشی بسیار طبیعی و بدیهی می دانسته اند. (1)

ص: 130

1- . اسلام و حقوق کودک، دکتر احمد بهشتی، ص 64 به نقل از فروع کافی شیخ کلینی ص 48.

68. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

أَحِبُّ الصَّيَّانَ لِخَمْسٍ: الْأَوَّلُ: أَنَّهُمْ هُمُ الْبَكَاءُونَ، وَالثَّانِي: يَتَمَرَّغُونَ بِالتُّرَابِ وَالثَّلَاثُ: يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقِّدٍ وَالرَّابِعُ: لَا يَدَّخِرُونَ لِعَدِيِّ شَيْئًا وَالخَامِسُ: يُعَمَّرُونَ ثُمَّ يُحَرَّبُونَ

کودکان را به خاطر پنج چیز دوست می دارم: اول آن که بسیار می گریند، دوم آن که با خاک بازی می کنند، سوم آن که دعوا کردن آنان همراه با کینه نیست؛ چهارم آن که چیزی برای فردا ذخیره نمی کنند، پنجم آن که می سازند و سپس، خراب می کنند (دل بستگی ندارند).

(موعظ العددیه، ص 259)

سفارش به عمه ها

طبق نقل (1)

بعد از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هجده پسر و نوزده دختر باقی ماندند عده ای از فرزندان ذکور کم سن و سال بودند و دختران بخاطر آنکه هم کفو نداشتند بعد از پدر شوهر نکردند و عده ای هم کم سن بودند و لذا یتیم شدند و لاجرم احتیاج به کمک وافر داشتند، در نامه ای که امام رضاعلیه السلام (از ایران) برای فرزندش امام جواد علیه السلام نگاشته بودند این چنین آمده است:

ای ابا جعفر (کنیه امام جواد) به من رسیده است که هر گاه سوار می شوی برای بیرون رفتن از منزل، غلامان ترا از درب کوچک بیرون

ص: 131

می برند و این از بخل است که مبادا از جانب تو کسی بهره مند شود.

به آن حقی که من بر تو دارم، بیرون رفتن و بازگشتن تو باید از درب بزرگ باشد. هرگاه می خواهی بیرون بروی طلا و نقره همراه بردار، پس هر که از تو چیزی خواست عطا نما؛ و اگر عموهایت از تو چیزی خواستند با آنها نیکویی نما و کمتر از پنجاه دینار به آنها عطاء مکن، و به عمه های خود نیز کمتر از بیست و پنج دینار مده، همانا من اراده دارم که باین بخشش خداوند تو را بلند گرداند، انفاق کن و از تنگدستی مترس. (1)

69. امام علی (علیه السلام):

الإفراطُ في المِلامةِ يشُبُّ نيرانَ اللِّجاجِ

زیاده روی در سرزنش کردن، آتش لجاجت را شعله ور می سازد.

(تحف العقول، ص 84)

نعمت

قال الله الحكيم: (وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) (2) شکر نعمت خدای بجای آورید اگر حقیقتا خدا را می پرستید.

ص: 132

1- . پیغمبران و یاران 2/178 - اعیان الشیعه 16/24

2- . نحل: آیه 114.

امام صادق علیه السلام: كان رسول الله اذا ورد عليه امر يسره، قال الحمد لله على هذه النعمة. (1)

پیامبر هرگاه کار شادمانی نصیبت می شد می فرمودند: خدا را بر این نعمت ستایش می کنم.

شرح کوتاه

عبد باید همه نعمتها را از خداوند بداند، و هیچ علاقه قلبی برای داشتن نعمت از غیر خدا نداند و راضی به آنچه خدا عطاء کرده باشد. و به سبب یافتن نعمت، مخالفت حق ننماید، و در همه حال برای خدا بنده شاکر باشد.

توفیق شکر نعمت، خود نعمت جدیدی است که شکر بر آن واجب است

با همه عطایا و نعمتهای الهی چه کسی می تواند حق شکر او را انجام دهد؟ ولی نباید به اسراف و تبذیر در نعم الهی پردازد، و حق هر نعمت را در جایش مصرف کند، تا مورد الطاف خداوند قرار بگیرد.

70. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم):

إِنَّ التُّرَابَ رَبِيعُ الصَّبَّيَّانِ

خاک، بهارِ (تقریحگاه) کودکان است. (معجم الکبیر، ج 6، ص 140، ح 5775)

ص: 133

بحمدلله والمنه، کتاب داستان های پندآموز تربیت دینی فرزندان که متضمن 70 داستان و حکایت شیرین و آموزنده و مطالب تربیتی بسیار سودمند است به اتمام رسید.

در پایان هر داستان با توجه به حدیث مَنْ حَفِظَ عَلِيَّ امَّتِي اَرْبَعِينَ حَدِيثًا حَدِيثِي از معصومین علیهم السلام پیرامون تربیت فرزند و طب آورده شده است.

امید است این خدمت ناقابل، مورد توجه حضرت سبحان عزوجل و پیغمبر ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم و ایمه هدی علیهم السلام و مومنین و خوانندگان عزیز واقع شود.

در پایان از تمام برادران و خواهران دینی، مومنین و شیعیان حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام خواهش می کنم که این روسیاه را چه در حیات و چه در ممات، از دعای خیر خویش فراموش ننمایند.

خداوندا، تو را سپاس بی حد، که توفیق به این ناچیز عنایت فرمودی تا این کتاب، به رهروان راه حقیقت و آنان که دغدغه تربیت فرزند را دارند اهدا شود. امید آن که سازنده بوده و روزنه ای برای دیدار فرهنگ غنی و پرمایه و وسیع اسلام باشد.

والحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

العبد المذنب الفانی

سید مجتبی حسینی نژاد

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مَنْ حَفِظَ عَلٰی اُمَّتِیْ اَرْبَعِیْنَ حَدِیثًا یَنْتَفِعُونَ بِهَا فِیْ اَمْرِ دِیْنِهِمْ، بَعَثَهُ اللّٰهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَقِیْهَا عَالِمًا؛ کسی که برای امت من چهل حدیث حفظ کند که در کار دینشان از آنها بهره مند شوند، خداوند در روز رستاخیز او را فقیه و عالم برانگیزد.

(1)

توضیح: علامه مجلسی پس از ذکر احادیث در مورد فضیلت حفظ حدیث، می گوید: حفظ مراتبی دارد و پاداشی که در برابر آن داده می شود، بر حسب آن مراتب، متفاوت خواهد بود:

یک) حفظ لفظ احادیث، خواه در ذهن باشد یا به صورت نوشته و نیز لفظ آن صحیح باشد و داشتن اجازه ی نقل حدیث.

دو) حفظ معانی احادیث و تفکر در آنها و استنباط احکام و معارف از آنها.

سه) حفظ احادیث بوسیله ی عمل به آنها.

بنابراین تمام مراتب حفظ دارای پاداش است اما ثواب هر مرحله با مرحله ی دیگر تفاوت دارد و اگر حفظ حدیث همراه عمل باشد، پاداش بیشتری به دنبال خواهد داشت.

ص: 135

* قرآن کریم

* نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتي، قم، مؤسسه اميرالمؤمنين، 1378

* صحيفه سجاديه، ترجمه: حامد رحمت كاشاني، انتشارات پيام عدالت، 1390

عربی

1- الايشه المحلى، شهاب الدين محمد بن احمد ابى الفتح: مستطرف، ناشر عبدالحميد حنفى، مطبعة بولاق سنة 1272 و 1285، بى جا

2. ابوالحسين ورام بن ابى فراس بن حمدان مالكى نخعى حلى، تنبيه الخواطر، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1303ق

3. الأمين، السيد محسن، أعيان الشيعة، ناشر دار التعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان، 1403 ق

4. ابن هشام، عبدالملك، سيره، منشور المكتبة المصطفى، تهران، 1392

5. ابوحيان توحيدى، كتاب الامتاع و المؤانسة، طبع مصر، بى تا

6. ابو جعفر رشيد الدين محمد بن على، ابن شهر آشوب: مناقب، انتشارات علامه، قم، 1379

7. بن هبة الله، عبدالحميد، ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، چاپ دوم،

ص: 137

8. بن خالد برقي، احمد بن محمد، المحاسن، ناشردار الكتب الإسلامية، تهران، 1371.
9. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1412 هـ. ق.
10. طوسي، محمد بن حسن، الغيبة، ناشر مؤسسة المعارف الإسلامية، قم - ايران، 1425 ق.
11. طوسي، محمد بن حسن، امالي، ناشر انديشه هادي، قم، 1388
12. قرباني، زين العابدين، منتهي الآمال، مشهد، انتشارات هاتف، 1381
12. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، 1405 هـ. ق.
13. نوري، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل، تحقيق: مؤسسه آل البيت، قم، آل البيت، 14 هـ. ق.
14. موسوی خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، ناشر اسماعيليان، چاپ اول، قم، 1390 هـ. ش

فارسی

1. ابن ابی فراس، مجموعه ورام، بنياد پژوهشهای اسلامی، 1365 ش، ج 1، دارالکتب الاسلاميه، ج 1 و 2.
2. الواعظ السدهی الاصفهانی، ابوالقاسم، نفايس الاخبار، ناشر تبريز، کتابفروشي بني هاشمي، 1382 ق.

ص: 138

5. بذرافشان، مرتضی، صد حکایت تربیتی، بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه)، قم، 1387.
6. بهتاش، یدالله، کشکول بهتاش، تهران، سبحان، 1384.
7. بهشتی، احمد: اسلام و تربیت کودک، چاپ اول، چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، 1370 ش.
8. بن محمد غزالی، ابوحامد محمدغزالی، فروغ صفائی، کیمیای سعادت، ناشر مهراندیش، نهران، 1395.
9. بن محمد غزالی، محمد، ویراستار جلال الدین همائی، نصیحه الملوک، ناشر هماذر، تبریز، 1367.
10. پاک نیا، عبدالکریم، حقوق متقابل والدین و فرزندان، فرهنگ اهل بیت (علیه السلام)، نسیم کوثر، قم، 1384.
11. حائری تهرانی، مهدی، درسهایی از زندگی پیامبر نور و رحمت، ناشران میقات، کتابخانه مسجد اراک، نوبت چاپ 99، تهران، 1378.
12. حلبی، علی اصغر، خواندنیهای ادب فارسی، ناشر زوار، تهران، 1379.
13. حسینی نژاد، سیدمجتبی، نقش مادر در عفت دختران، تبریز، انتشارات عاصم، اول 1398.
14. حسینی نژاد، سیدمجتبی، نقش والدین در تربیت دینی فرزندان، انتشارات اترقلم، قم، اول 1398.
15. حسینی نژاد، سیدمجتبی، نقش پدر در تربیت دینی فرزندان، انتشارات

16. حسینی نژاد، سیدمجتبی، نقش مادر در تربیت دینی فرزندان، انتشارات اثر قلم، قم، اول 1399
17. حسینی شاهرودی، محمد، اسوه اخلاق، تهران: سازمان تحقیقات خودکفایی بسیج، 1378.
18. حسینی، ابوالحسن، عجب حکایتی، قم، برگ شقایق، 1380
19. دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند، ناشر یاس نبی، تبریز، 1380
20. دوانی، علی، داستان های ما، نشر زلال، تهران، 1374.
21. دیلمی، حسن، مترجم سلگی نهاوندی، علی، ترجمه ارشاد القلوب دیلمی، قم - ایران، 1376 ش
22. زمانی وجدانی، مصطفی، داستانها و پندها، ناشر پیام عدالت، چاپ چهارم، تهران، 1385.
23. رحیمیان، محمد حسن، در سایه آفتاب (خاطرات امام خمینی (ره))، ناشر موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، 1387
24. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، بوستان کتاب، چاپ بیست و یکم، 1385 ش.
25. صداقت، سید علی اکبر، یکصد موضوع 500 داستان، نشر قم، ناصر، 1379.
26. صداقت، علی اکبر، مصیبت بزرگ خاندان نبوت، قم، ناصر، 1377.
27. صداقت، سید علی اکبر، یکصد موضوع 500 داستان، ناشر تهذیب، قم،

28. صفایی حائری، علی، آیه های سبز، انتشارات لیلہ القدر، قم، 1374.

29. فتحی، عمادزاده، مصطفی، آشنایی با یاران پیامبر اسلام علیه و آله و سطور از زندگانی حضرت محمد، ناشر همراه، تهران، 1361

30. فصیحی، علی، نمونه معارف اسلام، ناشر محقق، مشهد، 1384

31. کاشانی، ملا فتح الله، منهاج الصادقین، ناشر کتابفروشی اسلامیة، تهران، 1336 ش.

32. کریمی، کبری، عفت مادر و تربیت فرزندان، انتشارات عاصم، تبریز، اول 1398.

33. ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، مجله پیام انقلاب، مدیر مسئول رمضان شریف، صاحب امتیاز: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

34. محمدی اشتهاردی، محمد، حجاب بیانگر شخصیت زن، معاونت مبارزه با مفسدات اجتماعی ناجا با همکاری ناشر قم، چاپ اول،

قم، 1375

35. محمدی اشتهاردی، محمد، ناشر بوستان کتاب، قم، 1392

36. محمدی ری شهری، محمد، حمیدرضا شیخی، میزان الحکمة، ناشر دارالعلم، 1391.

37. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، حیات القلوب، ناشر هفت اختر اندیشه، تهران، 1393.

38. مطهری، مرتضی، داستان راستان، ناشر صدرا، تهران، 1379

39. مظاهری، حسین، خانواده در اسلام، ناشر شفق، قم، 1390

40. موسوی، سید مرتضی، تاریخ انبیا، ناشر انتشارات پرتو خورشید، تهران، 1388.

41. میرزای شیرازی شیخ آقا بزرگ تهرانی (ترجمه هدیة الرازی) اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی انتشارات

42. میرخلف زاده، علی، داستانهایی از تربیت، <http://www.ghadeer.org>

43. نراقی، احمد بن محمد مهدی، جامع السعادات، ناشر قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، قم، 1390.

44. یدالله، نعلبندی، داستانهای پندآموز تبلیغی، انتشارات کشف الغطا، نوبت اول، قم، 1390.

ص: 142

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

